



● دخترها در هند داغ ننگ به شمار می‌روند.

● در هند هر ساله ۱/۵ میلیون نوزاد دختر کشته می‌شوند اما به ندرت کسی توجهی به این قتل عام می‌کند.



خشونت در هندوستان

گردآورنده: سعید

قاتلان دختران

۷۵۰۰۰ روپیه داده بودند، اما مادر شوهرش یخچال، البسه و الماس نیز می‌خواست. این گزارش‌های موحش نه نشانی از پایان گرفتن فجایع زندگی زنان هند دارد و نه خبری از زوال برده‌داری و پایان گرفتن ستم جنسی.

چیناما بیش‌تر از ۴۰ سال است که یک شکم سیر غذا نخورده، او از زمان ازدواجش در نوزده سالگی، مرتب باردار است.

چیناما ده کودک سالم - شش دختر و چهار پسر - نیز به دنیا آورده است. پسرها زنده هستند اما از دخترها تنها اولی زنده مانده است.

ساداچی - دختر ۱۸ ساله و ژنده پوش او - روزانه ۱۴ ساعت سنگ حمل می‌کند. در برابر این کار سنگین، ۲۰ روپیه که تقریباً معادل یک مارک است به دست می‌آورد، این کل درآمد خانواده است.

خواهران ساداچی که در فاصله‌ی ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۶ به دنیا آمده‌اند، در همان نوزادی از دنیا رفته‌اند. در دهکده‌ی اریبودور واقع در سالم - در جنوب ایالت تامیل نادوی هند - همه علت این

تناسب زاد و ولد در هند و پاکستان ۱۰۰ به ۹۳ است. به نظر می‌رسد، این افزایش روزبه روز بیش‌تر شود. به طوری که مسئولان یونیسیف می‌پرسند: «در آینده چه کسی این پسران را که تا این حد خواستنی هستند به دنیا خواهد آورد؟»

در سال ۱۹۸۲ بیش از ۶۰۰ پرونده در مورد قتل زنان از راه سوزاندن، در دهلی نو وجود داشت. قتل توسط داماد و یا بستگان او در وقتی صورت می‌گیرد که جهاز دختر کافی نبوده و عروس نتوانسته باشد، جهاز بیش‌تری از خانواده‌اش بگیرد.

در سال ۱۹۶۱ مجلس هند، قانون ممنوعیت جهیزیه را وضع کرد. اما از سوی مردم اعتنای چندانی به آن نشد تا این‌که پرونده‌ی تازه‌ای مربوط به دختری ۲۱ ساله از خانواده‌ی طبقه متوسط، سبب هیاهوی فراوان شد.

خانواده‌ی مرد، زن را که هشت ماهه باردار بود، به‌زور به حیاط می‌برند و با نفت می‌سوزانند، چرا که جهیزیه‌ی کامل و کافی به خانه‌ی شوهرش نیاورده بود. خانواده‌اش

در جامعه‌ی هند نابرابری میان زنان و مردان بسیار فاحش بوده و ابعاد گسترده‌ای به خود گرفته است.

میزان افراد بالغ باسواد ۸۴ درصد است که از این تعداد ۶۲ درصد را مردان و تنها ۳۶ درصد را زنان تشکیل می‌دهند.

از سال ۱۹۷۱ که در هند سقط جنین قانونی شده است، بیش‌تر سقط جنین‌های داوطلبانه در صورت دختر بودن جنین انجام شده است.

کمیته‌ی فدراسیون هند، متشکل از قابله‌ها و متخصصان زنان اعلام کرده است که از هر هشت هزار مورد سقط جنین که سالانه در بمبئی صورت می‌گیرد، ۷۹۸۰ مورد آن به دلیل دختر بودن جنین است. به این ترتیب بدیهی است که تناسب جنسیت به سوی جنس مرد گرایش پیدا کرده است.

در کشورهای صنعتی تناسب شمار مردان نسبت به زنان، ۱۰۰ به ۱۰۶ است. در هند ۱۰۰ به ۹۰ در پاکستان ۱۰۰ به ۹۲ و در بنگلادش ۱۰۰ به ۹۲ است.

● هنگامی که او دید بچه دختر است، ترس چشم‌هایش را فراگرفت. دکتر گفت: این کودک برای مردن به دنیا آمده است.

دوران سالخوردگی و سرمایه‌گذاری خوبی به شمار می‌روند، زیرا در هنگام عروسی، از خانواده‌ی عروس جهیزیه می‌گیرند. دخترها در برابر موجودات درجه‌ی دو و باری سنگین به شمار می‌روند.

مانیک این مادورای - خواهر روحانی کاتولیک - می‌گوید: «در هند دخترها را داغ ننگ می‌دانند»

اداره‌ی رسیدگی به امور زنان و اطفال هند نیز چنین گزارش می‌کند: «وقتی انسان در فرهنگی به دنیا می‌آید که در آن برای پسرها

آن بمیرند. در دهان آنان روغنی می‌چکانند که در آن، دانه‌ی بوته‌های همیشه سبز را حل کرده‌اند یا به سادگی آنان را بر سر راه‌ها می‌کنند، تا بمیرند.

پسرها، حافظان طایفه‌ها، نگهدار والدین در

امر را می‌دانند: نامادری، دخترها را با عصاره‌ی گل اروکانیدی مسموم کرده است.

کشتن دخترهای تازه به دنیا آمده، در این منطقه‌ی فقیرنشین، مانند گرما، گرد و غبار و گرسنگی بسیار عادی است. چیناما می‌گوید: «من دلم به حال آن‌ها نمی‌سوزد» از چشمانش فقر و فلاکت می‌بارد.

لاکشمی - زنی استخوانی و جوان با دو چشم درشت تب‌آلود - دو دختر خود، لاوانیای شش ساله و دیویای چهار ساله را در بغل گرفته است. دختر سوم او چندی پیش مرده است.

این زن ۲۵ ساله می‌گوید: «بعد از تولد بچه، مریض روی تخت بهداری افتاده بودم و نتوانستم از دخترکم حمایت کنم. هر چند خواهرم آمده بود، اما او هم طرف نامادری را گرفت. وقتی به من گفتند بچه مرده است، هم خوشحال شدم و هم غمگین. پیش خودم فکر کردم، راحت شد و لازم نیست مثل من عذاب بکشد»

کالیانی روی تخت ساده، آهنی و بدون روکش سالن زایمان بیمارستان موهان کومارا مانگالام دراز کشیده و دندان‌هایش را روی هم فشار می‌دهد. این زن ۲۲ ساله‌ی کم خون با بازوها و پاهای لاغر و چهره‌ای که به چهره‌ی زنان سالخورده می‌ماند، بدون کوچک‌ترین فریادی، کودکش را به دنیا آورده است. هنگامی که او فهمید بچه دختر است، ترس وجودش را فرا گرفت.

دکتر کالیمانی بانوماتی - پزشک زنان و اهل سالم - می‌گوید: «این کودک برای مردن به دنیا آمده است. به خصوص که او دختر سوم است و شانسی برای زنده ماندن ندارد. علاوه بر این او در روز شنبه به دنیا آمده است و مردم آن را نحس می‌دانند»

خانم دکتر می‌گوید هر ساله در هند ۱/۵ میلیون نوزاد دختر کشته می‌شوند اما به ندرت کسی توجهی به این قتل عام می‌کند. این مسئله یا نادیده گرفته می‌شود یا به منزله‌ی یک معضل اجتماعی کم اهمیت با آن برخورد می‌شود. اما وخامت اوضاع به اندازه‌ای است که نوزادها را خفه می‌کنند، با عصاره‌ی گیاهان یا مواد ضدعفونی کننده مسموم می‌سازند، گاهی در دهان آنان مشت‌ی شن یا برنج پخته فرو می‌کنند، زنده به گورشان می‌کنند یا آنان را در ساری‌های خیس می‌پیچند تا از سردی و نمناکی





● پسرها (حافظان طایفه‌ها) ضامن دوران سالخوردگی والدین و سرمایه‌گذاری خوبی تلقی می‌شوند، زیرا در هنگام عروسی، از خانواده‌ی عروس جهیزیه می‌گیرند.

● هندیان فقیر دختران ناخواسته‌ی خود را نه از راه سقط جنین بلکه با ریختن سم در گلو نابود می‌کنند.

● زنها اگر از کشتن دخترانشان خودداری کنند یا در برابر کشتن آنان به دفاع برخیزند، شوهران آنها را بیرون می‌اندازند و با زن دیگری ازدواج می‌کنند.

آرمان‌پردازی می‌شود و همه از تولد نوزاد دختر هراس دارند، به گونه‌ی خطرناکی در معرض آن است که به انسانی پست و بی‌ارزش مبدل شود.» پیش‌داوری‌هایی که در مورد دختران وجود دارد، با این حقیقت رو به وخامت می‌گذارد که دخترها خرج را زیاد می‌کنند. از یک سو باید نسبت به پسرها که حتا یک لنگ هم برایشان کافیست، لباس‌های بهتری به آنان بپوشاند و از سوی دیگر آنان برخلاف برادرهایشان نمی‌توانند از هفت یا هشت سالگی دنبال نان بروند و به جهیزیه نیز نیاز دارند.

جهیزیه از نظر بسیاری از خانواده‌های بی‌بضاعت کابوس است، چون برای انسان‌هایی که پیوسته در خطر مرگ از گرسنگی قرار دارند، ناممکن است که حتا جهیزیه‌ای ساده به ارزش مثلاً ۱۰ هزار روپیه (حدود ۵۰۰ مارک) جمع‌آوری کنند.

سنوندارام وازانتی، روزنامه‌نگار قبرسی، که در مورد کشتار دختران مطالعه کرده است، می‌گوید: «فقرا در سختی زندگی می‌کنند. آنان برای تهیه‌ی جهیزیه پولی ندارند. اما از آن‌جا که زنان مجرد از لحاظ اجتماعی تحقیر می‌شوند، باید دخترها را شوهر بدهند که این کار هم بدون پول میسر نیست.»

از نظر دکتر بانوماتی، گناه این کشتارها به گردن میل مفرط هندیان به پسردار شدن، ناآگاهی، خرافات و بی‌سوادی است. فقر و تنگنای مادی نیز باعث می‌شود که دخترها از نیمی از ارزش انسانی هم برخوردار نباشند.

دکتر بانوماتی که حرفه‌ی پزشکی را رها کرده تا برای صندوق حمایت از کودکان سازمان ملل - یونیسف - برنامه‌ای برای مبارزه با دخترکشی طرح‌ریزی کند، می‌گوید: «تبعیض حتا در میان قشر متوسط هند به شدت ریشه‌دار است.» او در سال ۱۹۸۱، دو سال پس از به دنیا آوردن نخستین دخترش، بار دیگر دختری به دنیا آورد. شوهر او که متخصص بیهوشی و ثروتمند است و نیز همه‌ی قوم و خویش‌هایش، وحشت زده شدند و در بیمارستان یک نفر هم

سه چهار روز پیش مرده بود. ما مجبور شدیم درد مصنوعی ایجاد کنیم تا مادر را نجات دهیم.»

شاید این دختر مرده یک نوزاد پاپایا باشد. بسیاری از زنان، چهار یا پنج روز، هندوانه‌های نرسیده را می‌خورند تا جنین را در بدن خود از بین ببرند. دکتر بانوماتی می‌گوید: «این زنان وقتی در اوج یأس باشند، ساقه‌ی گل سمی اروکانیدی یا پره‌های قسمت دنبالچه‌ی مرغ را درون رحم خود فرو می‌کنند.»

سالیانه در هند ۲۶ میلیون کودک به دنیا می‌آیند که حدود هشت میلیون، به ویژه نوزادان دختر، کشته می‌شوند. بر ده‌ها هزار پلاکار، شعار «حالا ۵۰۰ روپیه خرج کنید، بعدها ۵۰۰ هزار روپیه پس‌انداز کنید»، دیده می‌شود. این شعار اشاره به این مطلب است که زنان می‌توانند با تعیین جنسیت جنین و سقط آن در صورت دختر بودن با صرف هزینه‌ای معادل ۵۰۰ روپیه (۲۵ مارک) از پرداخت جهیزیه‌ای معادل ۵۰۰ هزار روپیه (۲۵ هزار مارک) معاف شوند، آن روزها پزشکان زنان با دستگاه‌های سونوگرافی دهکده‌ها را زیر پا گذاشتند.

در بخش‌های اعلامیات بسیاری از بیمارستان‌های خصوصی کوچک، جنسیت جنین‌ها به دو دسته‌ی صحیح و غلط تقسیم بندی شده است.

لاتاپ، ام - استاد داروشناسی از دانشگاه زنانه‌ی سادات در بمبئی - می‌گوید: «منظور از صحیح، جنس مذکر و منظور از غلط، جنس مؤنث است.»

به نظر خانم لاتا، افراط در سقط جنین، دخترکشی‌های دسته جمعی و اهمال‌های کشنده در وضعیت زنان هند و بسیاری از کشورهای همسایه‌ی آن، این کشورها را به سوی فاجعه‌ی جمعیت‌شناختی می‌راند.

حدود یک چهارم از دوازده میلیون دختری که سالانه در شبه‌قاره‌ی هند به دنیا می‌آیند، حتا به ۱۵ سالگی هم نمی‌رسند. چرا که دخترها درست مانند مادرانشان فقط آن اندازه خوراک برای خوردن به چنگ می‌آورند که مردان بر جای گذاشته‌اند، هنگامی هم که دختری بیمار می‌شود، هیچ‌کس پزشک را خبر نمی‌کند. خطر مرگ در پنج سال اول زندگی، برای دخترها ۲۲ درصد بیش‌تر از پسرها است و بنا به گفته‌ی استاد لاتا: «بالاترین دلیل مرگ در سطح جهان مرگ به لحاظ جنسیت به شمار می‌رود.»

برای عیادت از او نیامد. خانم بانوماتی می‌گوید: «به راستی که برجامعه‌ی هند کج فکری حاکم است، اگر در هند، کاری، گوساله‌ای نر به دنیا آورد، همه شادی می‌کنند و اگر گوساله‌اش ماده باشد، همه مایوس می‌شوند.»

این که هندیان فقیر دختران ناخواسته‌ی خود را نه از راه سقط جنین بلکه در اصل با ریختن سم در گلو نابود می‌کنند، دلیلی بسیار پیش پا افتاده دارد. اسانتی می‌گوید: «اوضاع آن قدر بد است که دخترکشی برای زنان که روزانه ۱۴ یا ۱۶ ساعت در گرمای سوزان مزارع کار می‌کنند، بهترین راه حل است.»

زن ۲۰ ساله با ساری بنفش رنگ در سالن زایمان بیمارستان سالم دراز کشیده است. او قادر به حرف زدن نیست، بدنش خشک شده است و بازوهایش را طوری در دست‌هایش گرفته که انگار می‌خواهد به خودش تسلا‌ی خاطر بدهد. در کنار او کاسه‌ای فلزیست با جنینی درون آن. سر این جنین شش‌ماهه، قرمز مایل به قهوه‌ایست. خانم دکتر می‌گوید: «بچه‌از

لاتا می‌گوید: «از هم اکنون میلیون‌ها مرد، شریکی برای زندگی خود نمی‌یابند.»

بنابر آمار در فاصله‌ی سال ۱۹۰۱ و ۱۹۹۱ شمار زنان در برابر هر هزار مرد، از ۹۷۲ نفر به ۹۲۷ تن رسید. در برخی از ایالات و مناطق هند، شمار زنان حتی از این هم کمتر شده است. در دهلی در برابر هر یک هزار مرد، ۸۳۰ زن و در جانیکار ۷۹۲ زن وجود دارد.

بنابر سرشماری که در پایان سال ۱۹۹۶، در ۸۰ روستای منطقه‌ی اوسیلامپاتی واقع در تامیل نادو - که از مراکز دخترکشی است - صورت گرفت، رکورد منفی ۷۶۰ زن در برابر هر یک هزار مرد زیر ۱۸ سال را نشان داد. در حالی که در کشورهای صنعتی در برابر هر یک هزار مرد، ۱۰۶۰ زن وجود دارد.

بنابر آمار تولدها، می‌توان آغاز روند سقط جنین انتخابی را دریافت؛ بر این اساس تا سال ۱۹۸۲ در حوزه‌ی شهر بزرگ شمالی لودیانا در برابر هر ۱۰۰ دختر، ۱۰۵ پسر به دنیا آمده بود. این آمار با متوسط جهانی آن مناسبت دارد. در سال ۱۹۸۲ هنگامی که آزمایش مایع کیسه‌ی جنین و سونوگرافی آغاز شد، این نسبت به ۱۱۲ پسر در ازای ۱۰۰ دختر رسید و در سال ۱۹۸۸، آخرین سال آمارگیری، این نسبت تا اندازه‌ی ۱۲۲ پسر در برابر ۱۰۰ دختر افزایش یافت.

شماری از ایالات هند کوشیدند، جلوی سوءاستفاده از سقط جنین را بگیرند و تعیین جنسیت با هدف سقط جنین را ممنوع اعلام کردند. اما تنها موفقیتی که حاصل شد، این بود

که پزشکانی که به دستگاه‌های آزمایش آب مایع جنین و سونوگرافی مجهز بودند، در نهان به کار مشغول شدند و بر دست‌مزد‌های خود افزودند.

بعدها در آغاز سال ۱۹۹۶، ممنوعیتی سراسری برای تعیین جنسیت جنین وضع شد. اما قانون منع سوءاستفاده از فنون تشخیص جنسیت پیش از تولد که با سروصدای بسیاری هم اعلام شد، به شکست انجامید. هرچند این قانون با وضع مجازات‌های چندین و چند ساله، حبس و جریم نقدی، تعیین جنسیت نوزاد را پیش از تولد و اعلام آن به مادر یا سایر اعضای خانواده وی را ممنوع می‌سازد، اما دکتر جامانی مانونمانی، پزشک زنان از راسپیورام در سالم، در برابر این ماده‌ی قانونی تنها می‌تواند به طنز بگوید: «تنها تغییری که نسبت به گذشته حاصل شده، این است که پزشک مجهز به دستگاه سونوگرافی، این روزها دیگر به طور هدفدار دستگاه تناسلی را معاینه نمی‌کند، بلکه به طور اتفاقی به اجزای این دستگاه برمی‌خورد!»

به گفته‌ی این پزشک، بدون درآمدهایی که از تجارت سقط جنین حاصل می‌شود، هیچ پزشک زنایی در هند نمی‌تواند به زندگی ادامه دهد. دکتر مانونمانی کشتن کودکان را گناه نمی‌داند و می‌گوید: «در قضیه‌ی سقط جنین نیاز و ناچاری مطرح است.»

تاکنون تنها یک زن هندی بدشانسی آورده و به جرم قتل کودک محکوم شده است. اما حبس

ابدی که برای کاروپایی، این زن فقیر و روستایی وضع شد، تأثیر هراس برانگیزی را که امید می‌رفت، به دنبال نداشت و واکنشی همراه با اجاجت برانگیخت.

مددکاری در بهداری روستای اوتاپا نایکانور، در اوسیلامپاتی، می‌گوید: «همه‌ی اعضای انجمن طایفه‌ی مزبور به دنبال فرد خیانتکاری می‌گردند که به پلیس گزارش داده است. اگر کسی زنی را لو بدهد، مردم ما او را می‌کشند.»

مانیک، خواهر روحانی، می‌گوید: «در واقع همه‌ی زنان هندی باید پشت میله‌های زندان بیفتند. زیرا در این‌جا حتی یک خانواده هم نیست که حداقل یک بچه‌اش را نگهشته باشد، اما زن‌ها حق انتخاب دیگری ندارند. اگر از کشتن دخترشان خودداری کنند یا در برابر کشتن او به دفاع برخیزند، شوهرانشان آن‌ها را بیرون می‌اندازند و با زن دیگری ازدواج می‌کنند.»

این واقعه برای شانتی اتفاق افتاده است. این کارگر ۲۸ ساله‌ی مزرعه - با دست‌مزد روزانه ۱۵ روپیه، تقریباً معادل ۷۵ فنیک - از دهکده‌ی آقاراهارام ناتارمانگالام، دختر سوم خود - مانکی - را در آغوش دارد. بزرگ‌ترین فرزندش مخنشوی ده سال دارد، وی در کارخانه‌ی ریسندگی کار می‌کند. مانی هفت ساله، هنوز اجازه دارد بازی کند. شانتی می‌گوید: «می‌خواستم مانکی زنده بماند. مجبور شدم دو دختر قبل از او را بکشم. تازه شوهرم با وجود این فداکاری، مرا ترک کرد هرچند که زن دوم هم



● یکی از کارمندان عالی رتبه‌ی

حکومت محلی سالم:

دخترکشی را نمی‌توان به این سادگی‌ها متوقف کرد. این کار ریشه‌ی عمیقی در ذهن مردم دارد.

برای او دختر به دنیا آورد...

اگرچه دولت هند در سال ۱۹۹۵، مشکل دخترکشی را حل شده اعلام کرد، اما یکی از کارمندان عالی رتبه‌ی حکومت محلی سالم، که درخواست کرده نامش فاش نشود، این امر را **یاوهی محض** می‌داند و می‌گوید: «دخترکشی را نمی‌توان به این سادگی‌ها متوقف کرد. این کار ریشه‌ی عمیقی در باور مردم دارد و قوانین بر این اعتقادات اثری نداشته‌اند. زیرا شورای ده بسیار قوی‌تر از پلیس است. تازه، کارمندان شورا هم درست در همان وضعیتی هستند که دهقانان در آن به سر می‌برند. آنان هم پولی برای تهیه‌ی جهیزیه ندارند و دخترانشان را به قتل می‌رسانند.»

هر چند دادن و گرفتن جهیزیه از سال ۱۹۶۱ به شدت ممنوع شده است، اما جهیزیه هر روز اهمیت بیش‌تری می‌یابد. به گفته‌ی کارمندی مزبور، نسل جوان سنتِ جهیزیه را به طور کامل پذیرفته است. چرا که امروزه در شهرها مبلغ جهیزیه را با دادن موتور سیکلت، یخچال یا تلویزیون می‌پردازند.

شمار بسیاری از والدین، پسرانشان را برای تحصیل در دانشگاه ترغیب می‌کنند و این کار را سرمایه‌گذاری مادی مطلوبی می‌دانند چرا که «درس خوانده‌ها می‌توانند جهیزیه‌ی بیش‌تری طلب کنند.»

اما ایالت تامیل نادو با ابزار ساده‌ای به رویارویی با سنت دخترکشی می‌رود. پیشنهاد این ایالت به عمل نزدیک است و از این رو نخستین موفقیت‌ها را به دست آورده است؛ در زمان تولد هر دختر، دولت پنج هزار روپیه (حدود ۲۵۰ مارک) به یک حساب بسته‌ی بانکی واریز می‌کند و به والدین طفل، چهار گرم طلا برای حلقه‌ای که به بینی کودک نصب می‌کنند، می‌دهد. حلقه‌ی بینی یا موکوئی تنها دارایی بسیاری از زنان است. در بیست و یکمین

آن‌ها، راهی است برای کاستن از تنگدستی. فرزانه بیگم ۱۵ ساله در صفی متشکل از ۲۵ دختر، راهی اتاق هتل شد و در برابر مردی عرب قرار گرفت که موهایش به سفیدی گراییده، دهانش بدون دندان بود اما هنوز به دنبال عروسی جوان می‌گشت. فرزانه می‌گوید: «در جواب این مرد که از من پرسید آیا از او خوشم آمده است یا خیر، من تنها سرم را به نشانه‌ی رضایت تکان دادم.»

مرد عرب، مبلغ ۲۰ دلار آمریکا به والدین بیگم پول پرداخت و دختر جوان هندی را به موطن خود در خاورمیانه برد و بعد از این که این دختر، پسری برای او به دنیا آورد، با اردنکی دختر را از خانه بیرون انداخت.

بیگم حالا ۲۵ ساله است و با والدین خود زندگی می‌کند، او یکی از زنان عرب‌زده‌ی حیدرآباد به شمار می‌آید. بیگم به ندرت از خانه بیرون می‌آید و خیلی کم از پشت روبند سیاه خود، بیرون را می‌نگرد. او می‌گوید: «قصد ندارم

سالروز تولد دختر، مبلغ پس‌انداز شده از حساب کسر می‌شود. در این زمان مبلغ پس‌انداز شده به واسطه‌ی بهره‌هایی که به آن تعلق گرفته است، به ۳۰ هزار روپیه (حدود ۱۵۰۰ مارک) رسیده که برای جهیزیه‌ی کافی است.

پرداخت بهای ازدواج

فروش دختران، برای ازدواج از سوی والدین



دوباره ازدواج کنم»

در این شهر جنوبی هندوستان، با خیابان‌های تنگ و مناره‌های مارپیچ، از این زنان عربزده بسیار فراوانند.

فقر شدید والدین و نداشتن توانایی مالی آن‌ها برای پرداخت جهیزیه‌ی سنگینی که دامادها در هندوستان مطالبه می‌کنند، مردان کشورهای خاورمیانه را وسوسه می‌کند و در این میان اغلب، والدین درمانده‌ای پیدا می‌شوند که به خاطر مبلغ بسیار ناچیزی به معامله‌ی دختر خویش مشتاق شوند.

تأثیر افزایش درآمد‌های نفتی

مقامات می‌گویند رسم فروش دختران برای ازدواج، از رونق صادرات نفتی در خلیج فارس نشئت گرفته و شبکه‌ای از هتل‌ها و واسطه‌ها را از لحاظ مالی تغذیه می‌کند. بدین ترتیب که آن‌ها در قبال فراهم آوردن زمینه‌ی ازدواج و پیدا کردن هر دختر، مبلغی را به عنوان حق‌الزحمه دریافت می‌کنند.

هرچند این ازدواج‌های داد و ستدی سرانجام خوشی ندارد اما بعضی از این ازدواج‌ها به ندرت، موفقیت‌آمیز بوده و تا پایان عمر زوج‌ها ادامه می‌یابد. والدین و خویشان دخترانی که با اتباع کشورهای خاورمیانه ازدواج کرده‌اند، خود از این موضوع آگاهند و می‌دانند که رشته‌ی عمر اغلب این زناشویی‌ها بس کوتاه است و در بیشتر موارد با طلاق دادن داماد و بدنامی ابدی دخترشان، ماجرا به فاجعه می‌انجامد.

به گفته‌ی برخی از زنانی که فرار کرده‌اند، این زناشویی‌ها با بردگی تفاوت چندانی ندارند. زیرا عروس‌های جوان را از همان آغاز ورود به خاورمیانه، برای کار در خانه و رقص شکم یا تمتع جنسی می‌خواهند.

با این حال سرنوشت این زنان، تفاوت‌هایی نیز نسبت به هم دارد.

برخی از زنان سند ازدواج دارند اما گروهی مانند بیگم فاقد این اسنادند و شمار بسیاری از زنان کارشان از طرف شوهر به متارکه کشیده و به زور کودکان خود را ترک کرده‌اند، زیرا بیش‌تر زنان عرب زده فقیر و بی‌سواد بوده و قادر به اعتراض نسبت به شوهر یا ملاقات فرزندان خود نیستند.

مقامات هند می‌گویند از این اعمال آگاهند و می‌کشند متخلفان، به ویژه مردانی که با این دختران ازدواج می‌کنند، دستگیر کنند. اما به گفته‌ی مقامات مزبور، بی‌تفاوتی مسلمانان هند

● مردی از کشورهای خاورمیانه

در جستجوی عروس، وارد شهر می‌شود و خبر به سرعت در همه جا می‌پیچد و به تبع آن واسطه‌ها دست به کار می‌شوند.

● در بخش اعلاناتِ بسیاری از

بسیارستان‌های خصوصی کوچک، جنسیت جنین‌ها به دو دسته‌ی صحیح و غلط تقسیم‌بندی شده است؛ منظور از صحیح، جنس مذکر و منظور از غلط جنس مؤنث است.

که به جای قوانین کشور هند از سنن و آداب خاص خودشان پیروی می‌کنند، سد راه آن‌ها شده است.

با وجود کوشش‌های پیاپی در هندوستان و خاورمیانه برای مصاحبه با شوهران خاورمیانه‌ای زنان هندی، هیچ‌گونه پاسخ و اظهار نظری از سوی آن‌ها شنیده نشد.

کارداران خاورمیانه‌ای درباره‌ی زنان عربزده اظهار بی‌خبری کرده و گفتند مشکلات آنان به مقامات هندی مربوط می‌شود.

با این حال شماری از مردم هند خواستار پایان گرفتن این گونه کارها هستند. رهبران مسلمان در حیدرآباد به تازگی برای جلوگیری از این ازدواج‌ها مبارزهای را آغاز کرده‌اند و برخی از رهبران ملی می‌کشند مسلمانان را به تبعیت از قوانین هند و دست کشیدن از رسم‌هایشان وادار سازند.

امرتا اهلوالیا، هندی که در زمینه‌ی مسائل زنان در حیدرآباد فعالیت دارد، می‌گوید: «برای این مسئله عرب‌ها را شماتت نکنید، بلکه هندی‌ها را مقصر بشمارید. آن‌ها هستند که فرزندان‌شان را می‌فروشند.»

مردی از کشورهای خاورمیانه در جستجوی عروس، وارد شهر می‌شود و خبر به سرعت در همه جا می‌پیچد و به دنبال آن واسطه‌ها دست به کار می‌شوند. میردلایل این نوع ازدواج که به شرط آن که نامش ذکر نشود، حاضر به گفتگو شد، می‌گوید: «ما سعی می‌کنیم

همه‌ی دختران را زیر یک سقف جمع کنیم»

میر که چهل ساله و راننده‌ی تاکسی است و نگاهی مات و بی‌حالت دارد، برای به دست آوردن درآمد اضافی، نقش دلال ازدواج را بازی می‌کند. وی بخشی از مبلغ پرداختی داماد به خانواده‌ی عروس را - که معمولاً حدود ۵۰ دلار است - به جیب می‌زند. او می‌گوید: «وقتی ما همه‌ی دخترها را جمع می‌کنیم، مرد مشتری، آن‌ها را بررسی می‌کند و بالاخره یکی را انتخاب می‌کند».

بیش‌تر ازدواج‌ها پس از یک شب و یا پس از دو هفته با جدایی، پایان می‌گیرد. بنا به گفته‌ی میر وقتی مرد متارکه کرد، اکثر زنان منتظر زمان مناسبی برای ازدواج می‌نشینند.

میر برای ۸۵ دلار، دختر ۱۵ ساله‌اش، کلثوم را به عقد مردی خاورمیانه‌ای درآورد، اما داماد پس از گذشت یک شب او را به امان خدا رها کرد. حالا میر امید چندانی به پیدا شدن شوهری مناسب برای دخترش ندارد. وی می‌گوید: «هیچ پسری از خانواده‌ی خوب برای ازدواج با دخترش پا پیش نخواهد گذاشت. شاید مرد بیوهای این کار را بکند.»

بیگم که از میان صف انبوه دختران به عنوان همسر انتخاب شده بود، نحوه‌ی گزینش خود توسط مرد بی‌دندان خاورمیانه‌ای را چنین بازگو می‌کند: «در صفی در داخل هتل منتظر انتخاب شدن بودیم، ابتدا مرد مورد نظر پنج تن از دختران را برای مرحله‌ی نهایی نگه داشت و بقیه‌ی دختران را به خانه‌شان فرستاد. من زبان عربی بلد نبودم، دلال گفته‌های مرد عرب را به اردو یعنی زبان محلی‌ام برگرداند. من سعی می‌کردم به شکل ظاهری مرد دقت نکنم و تنها به این فکر کنم که با ازدواج با این مرد بدبختی و فلاکت خانواده‌ام کم می‌شود.»

حبیب انساء، مادر بیگم، می‌گوید: «من امید فراوانی به ازدواج دخترم بسته بودم. در آن زمان پدر بیگم بعد از عمل جراحی چشم، در استراحت به سر می‌برد و قدرت کار نداشت.» حبیبه که چهار دختر و پسر دارد، مستخدم است و هفته‌ای ۲ دلار دستمزد دریافت می‌کند. حبیبه نمی‌خواست دخترش با مردی هندی ازدواج کند، تا مجبور به پرداخت جهیزیه‌ای سنگین باشد.

به علت صغر سن بیگم، که در آن زمان ۱۵ ساله بود و باتوجه به قانون هندوستان، ازدواج وی غیر قانونی به شمار می‌آمد. اما بنا به سنتی که در میان شمار بسیاری از مسلمانان معمول

بقیه در صفحه ۴۹

آموزش زنان در چین

● امروزه ۹۱ درصد از مردم

چین تحصیلات ابتدایی را تمام

کرده و ۹۶/۹۸ درصد از

دختران نیز توانایی رفتن به

مدرسه را یافته‌اند.

بزرگسالان شرکت کردند.

در سال ۱۹۸۲ نخستین زن چینی، دکترای گرفت. ده سال بعد، چین ۱۱۳۹ نفر زن با درجه‌ی دکترا در رشته‌های مختلف داشت.

افزون بر آن ۲۴۴ هزار زن به دریافت مدارک تحصیلی مختلف در آموزش بزرگسالان نائل آمدند و بیش از یک میلیون نفر در دوره‌های دانشگاهی به صورت مکاتبه‌ای شرکت کردند و ۵/۷۱ میلیون نفر آموزش‌های فنی و فرهنگی دریافت کردند.

۵۲/۱ میلیون زن کشاورز هم توانستند در رشته‌ی مورد علاقه‌شان ادامه تحصیل دهند. در میان کارمندان زن ۶/۹۲ درصد موفق به اتمام تحصیلات دانشگاهی شدند، ۲۶/۸۳ درصد دوره‌ی دبیرستان و یا دوره‌های متفرقه را گذراندند و ۴۴/۵ درصد موفق به گذراندن تحصیلات دوره‌ی راهنمایی شدند.

گرچه کشور چین در زمینه‌ی تحصیلات بانوان ترقی قابل ملاحظه‌ای کرده است لیکن هنوز مشکلات مختلفی در این کشور بزرگ در حال توسعه وجود دارد. برای کمک به حل این مشکلات، در سال ۱۹۹۲ دولت برنامه‌ای را برای اصلاحات آموزشی و توسعه‌ی کشور به اجرا درآورد. همچنین دولت متعهد شد که برنامه‌ای را که شامل دوره‌ی ۹ ساله‌ی آموزش اجباری‌ست، در کشور معمول سازد و بی‌سوادی را در میان میانسالان تا پایان این قرن ریشه‌کن کند.

آرزوی قلبی

برای نخستین بار صندوق کمک به جوانانی که در مناطق فقیرنشین ترک تحصیل کرده‌اند، توسط بنیاد پیشرفت جوانان چین، پایه‌گذاری شد. این بنیاد با اجرای طرحی به نام امید به کمک جوانان فقیر شتافت. در سال ۱۹۹۰ با یاری این بنیاد بیش از ده هزار کودک به مدرسه بازگشتند.

امروزه زنان دریافته‌اند که فرصت شغلی بهتر تنها با تحصیلات بالاتر به دست می‌آید. اگرچه با به‌کارگیری فن‌آوری مدرن، فشار بدنی کمتری را کارکنان متحمل می‌شوند و از این‌رو فرصت شغلی برابر برای زنان و مردان ایجاد شده است. ولی فن‌آوری پیشرفته نیازمند دانش بیشتر است. میزان دانشی که زن دارد بر شانس استخدام و پیشرفت فردی وی اثر مستقیم می‌گذارد.

تحصیلات زنان به دلیل وضعیت اقتصادی، قانونی، آداب و رسوم و حتا برداشت نادرست از خودشان محدود شده است. در ۲۵ سال گذشته، پس از این‌که چین قوانین پیشین خود را که مبنی بر تبعیض تحصیلی بود، لغو کرد، زنان گام‌های بسیار بلندی در بالا بردن سطح فرهنگی‌شان برداشتند.

اشتغال، عشق زنان را به دانش شعله‌ورتر کرده است. پیش از سال ۱۹۴۹، ۹۰ درصد زنان چین بی‌سواد بودند و تنها ۲۰ درصد از دختران به مدرسه می‌رفتند، ولی امروزه ۹۱ درصد از مردم چین تحصیلات ابتدایی را تمام کرده‌اند. در سال ۱۹۹۲ نزدیک به ۹۷/۹۵ درصد از کودکان ۷ تا ۱۱ ساله در مدرسه نام‌نویسی کرده‌اند و ۹۶/۹۸ درصد دختران نیز توانایی رفتن به مدرسه را یافته‌اند.

در سال ۱۹۹۰، ۷۳۰/۰۰۰ زن در دانشگاه‌ها و دانشکده‌های چین ثبت نام کردند که این رقم، ۳۰ برابر شمار آن‌ها در سال ۱۹۴۹ بود. در همان سال ۴۲ درصد زنان در دبیرستان‌های

زانگ شنگی دانش‌آموزی از دهکده‌ی تاموگا که پس از سه سال مدرسه رفتن، مجبور شد مدرسه را به دلیل وضعیت اقتصادی خانواده‌اش ترک کند، دوباره به مدرسه بازگشت.

از سیزده دانش‌آموز مدرسه ابتدایی این دهکده، یازده نفر به اجبار مدرسه را ترک کردند. با همه‌ی علاقه‌ای که دای مان جو، دختری از دهکده‌ی یه جو، به تحصیل داشت، مادرش به او گفت که دیگر نمی‌تواند شهریه‌ی پنجمین سال تحصیلیش را در مدرسه ابتدایی بپردازد. از همان زمان ترک مدرسه، دای مان جو به بالای تپه‌ی مشرف بر مدرسه‌اش می‌رفت و ساعت‌ها مدرسه را نگاه می‌کرد.

گرچه زانگ شنگی و دای مان جو هزاران فرسنگ از یکدیگر دور بودند لیکن هر دو رویاهای مشترکی در سر داشتند. رویای کامل کردن تحصیلات ابتدایی‌شان را ...

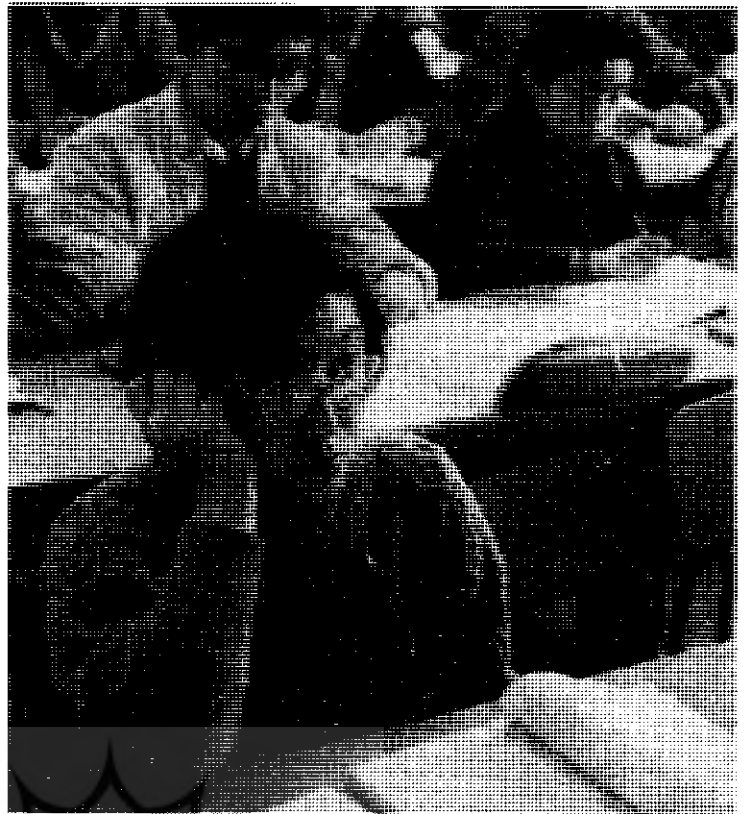
کودکان بی‌شمار دیگری در سراسر کشور چین به همین سرنوشت دچار هستند. هر ساله یک میلیون دانش‌آموز کلاس ابتدایی، تنها به دلیل فقر مالی ناتوان از ادامه‌ی تحصیلات هستند.

زانگ شنگی و دای مان جو، همراه با ده هزار کودک دیگر، در گروه نخستین دانش‌آموزان ابتدایی قرار گرفتند که از طرح امید کمک دریافت کرده و در نیمسال جدید سال ۱۹۹۰ دوباره به مدرسه بازگشتند.

در روز سی‌ام اکتبر سال ۱۹۸۹ بنیاد پیشرفت جوانان چین تأسیس شد و برنامه‌ی گردآوری اعانه برای ادامه‌ی تحصیل جوانان ترک تحصیل کرده در مناطق فقیرنشین را اعلام کرد. برنامه‌ای که به طرح امید مشهور شد.

به محض این‌که داستان کودکانی مانند دای مان جو و زانگ شنگی در کشور بر سر زبان‌ها افتاد، کودکان دیگری برای رفتن به مدرسه اشک ریختند، و کودک نه ساله‌ای به نام ژو که مدت طولانی اسباب بازی برقی می‌خواست، پولی را

● طرح امید صندوق کمک به جوانانی است که در مناطق فقیرنشین از مدرسه جدا شده‌اند، این صندوق توسط بنیاد پیشرفت جوانان چین تأسیس شده است.



مراجعه می‌کردم و می‌پرسیدم که آیا نامه‌ای دارم یا نه ... ؟ بالاخره هنگامی که بسته‌اش به دستم رسید، بسیار خوشحال شدم.

در حالی که بسته در دستم بود، بی‌صبرانه منتظر باز کردنش بودم ... علاوه بر تخمه آفتابگردان، یک نامه هم پیدا کردم. خطش هنوز خوب نبود. اما کلماتش مرا تکان داد. او نوشته بود:

«... عموجان، معدل کل ترم من ۹۹/۱۰۰ شده است. شش ماه پیش ۲۰ یوان از شما به دستم رسید و باعث شد که من دو سه روز گریه کنم. هیچ چیز جز چند کیلو سیب‌زمینی نیافتم که مراتب قدرانی مرا نسبت به شما نشان دهد. من آن‌ها را به اداره‌ی پست که ۲۰ کیلومتر از دهکده‌مان فاصله دارد. بردم. در آنجا به من گفتند اداره‌ی پست اجازه ندارد، محموله‌ی سیب‌زمینی را برای پست بپذیرد ... سپس به فکر دیگری افتادم. پنج عدد تخمه‌ی آفتابگردان در حیاط خانه‌مان کاشتم و به آن‌ها آب دادم. همه‌ی علف‌های دورش را کندم و همه کرم‌های اطرافش را برداشتم. روزی یک بار با دست‌هایم آن‌ها را ناز می‌کردم تا بالاخره بزرگ شدند و تخمه دادند ... تخمه‌هایشان را یک به یک جدا کردم و دوباره به اداره‌ی پست رفتم. این بار عمه‌هایی که در اداره‌ی پست کار می‌کنند، هزینه‌ی پست مرا قبول نکردند و از من پولی نگرفتند ...»

دیگر نتوانستم بخوانم ... چشمانم پر از اشک شده بود. برای من تخمه‌ی آفتابگردان‌هایی که او فرستاده بود با ارزش‌تر از طلا بود. او، دختری که در زیانگی زندگی می‌کرد، با قلب پاکش به من آرامش داده بود و احساس مسئولیت مرا برانگیخته بود ... احساس کردم که توسط ریسمان نامرئی محکمی به آن دختر وصل شده‌ام.

من گنج پرگهری دریافت کرده بودم ... □

Women's Education

ماخذ:

Woman of china

بار مجبور شده بود، به دلیل ناتوانی خانواده‌اش در پرداخت هزینه‌ی تحصیل مدرسه را ترک کند. هر بار که او مجبور به ترک مدرسه می‌شد، تنها به کناری می‌خزید، به کیف مدرسه‌اش نگاه می‌کرد و گریه می‌کرد.

من از هزینه‌ی بالایی تحصیلات آگاهم. چون خودم دانشجوی دانشگاه هستم و مجبورم که زندگیم را خودم تأمین کنم. به هر حال هنگامی که داستان دخترک را شنیدم، قدیم بی‌تاب شد، تصمیم گرفتم که در هر نیمسال برای او ۲۰ یوان بفرستم تا از مدرسه‌ی ابتدایی فارغ‌التحصیل شود.

مدتی بعد از این‌که برای دخترک پول فرستادم، نامه‌ای از او دریافت کردم. برای چند لحظه گیج شده بودم و نمی‌دانستم باید چه کار کنم. بعد نامه را باز کردم. در کمال شگفتی، او هیچ جمله‌ی قدرانی کننده‌ای ننوشته و هیچ قولی هم نداده بود. فقط یک جمله در نامه به چشم می‌خورد: «عمو جان من دوباره به مدرسه رفتم.»

همین چند کلمه قلب مرا آنچنان گرم کرد که نسبت به آن دختر احساس وظیفه‌ی عجیبی کردم. اما او پس از آن هیچ نامه‌ای برای من ننوشت. من خیلی احساس بی‌قراری می‌کردم و دلم می‌خواست که هر دقیقه از او نامه‌ای دریافت کنم. بعد از کلاس همیشه به دفتر خوابگاه

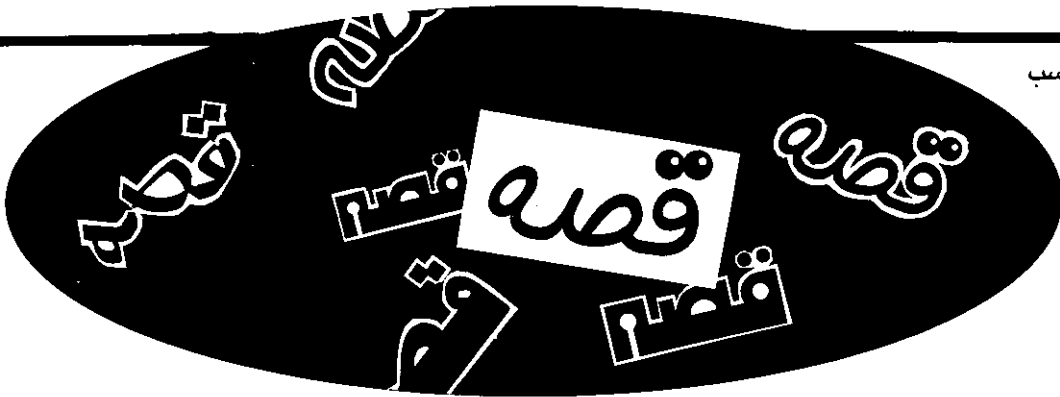
که کم کم برای خرید آن اسباب‌بازی جمع کرده بود، برای بنیاد فرستادم. این کودک کلاس دومی، نخستین بچه‌ای بود که به طرح امید کمک کرد.

طرح امید من ...

فانگ مو دانشجوی دانشگاه تعریف می‌کند که سعی کردم، بسته‌ی پستی را باز کنم. اما به دلیل هیجان زیاد دست‌هایم به شدت می‌لرزید و نمی‌توانستم بسته را باز کنم، آن قدر شتابزده بودم که بسته را شکستم و تخمه‌های آفتابگردان زیادی روی زمین پراکنده شد. نمی‌دانم چرا احساس غم مرا فرا گرفته و بی‌اختیار اشک‌هایم جاری شد. مردها به ندرت گریه می‌کنند ولی من نمی‌توانستم خودم را کنترل کنم. خط کج و معوج و ناهماهنگی روی جعبه، جلوی چشمانم به رقص درمی‌آید و بی‌اختیار تصویر دختر لاغر و کوچکی که در دهکده‌ی کوهستانی دوری در آرزوی رفتن به مدرسه بود، در خاطر من نقش بست.

شش ماه پیش مبلغی پول به طرح امید پیشکش کردم. این نامه‌ی سازمانی است که اعانه جمع می‌کند و آن‌ها را در راه تحصیل کودکانی که در اثر فقر توان ادامه‌ی تحصیل ندارند، خرج می‌کند.

دیری نگذشت که آن‌ها به من اطلاع دادند که پول من در راه تحصیل دختر یازده ساله‌ای صرف شده است. وی در زیانگی زندگی می‌کرد، او سه



جمعه است. ساعت پنج بعد از ظهر. ایستاده‌ام پشت پنجره. کوچه را آب گرفته. باران ریز و بی صدا می‌بارد. بر می‌گردم. تلویزیون را خاموش می‌کنم. گوشی تلفن را برمی‌دارم. شماره می‌گیرم. کسی گوشی را بر نمی‌دارد. یک شماره‌ی دیگر می‌گیرم. منشی تلفنی جواب می‌دهد، گوشی را می‌گذارم. دوباره تلویزیون را روشن می‌کنم. کانال‌ها را عوض می‌کنم. حوصله‌اش را ندارم. خاموشش می‌کنم. یک مجله بر می‌دارم. می‌اقتم روی کاناپه. مجله را می‌اندازم روی زمین. خیره می‌شوم به سقف. کاش با مادر رفته بودم.

مهمانی خانوادگی روز جمعه چنگی به دل نمی‌زند. ولی از تنها ماندن بهتر بود. الان همه بعد از یک ناهار مفصل لم داده‌اند روی میزها و دربارهی خوشمزه بودن غذاها یا گرانی صحبت می‌کنند. لابد مادر مثل همیشه می‌گوید: «من معمولاً ناهار خیلی سبک می‌خورم.» ولی از همه بیش تر می‌خورد. بلند می‌شوم. می‌روم آشپزخانه. برای خودم یک چای یخ کرده می‌ریزم. از پاکت سیگار مامان یک دانه کش می‌روم. بر می‌گردم توی اتاق. سیگار را روشن می‌کنم.

کنترل تلویزیون را می‌گیرم دستم. روشنش می‌کنم. تلفن که زنگ می‌زند. کنترل را پرت می‌کنم روی میز و می‌پریم طرف تلفن. گوشی را بر می‌دارم. پدر بزرگ می‌گوید: «می‌آیی یک چای با هم بخوریم؟»

چند ماهی می‌شود پیرمرد را می‌شناسم. سال‌ها است که طبقه‌ی بالا زندگی می‌کند. تا قبل از آن روز ندیده بودمش. آن روز برفی. آن روز که زمین خورده. من توی کوچه بودم. شیشه‌های شیرش شکسته بود. دو بسته نان سوخاری. یک بسته سیگار افتاد گوشه‌ی دیوار. برداشتم. گذاشتم توی کیسه. بهش کمک کردم از پله‌ها برود بالا. آمدم پایین و از یخچال دوتا پاکت شیر برآش بردم بالا. گذاشتم توی یخچالش. دکتر خبر کردم. پیرمرد افتاده بود به حرف زدن. از خودش

می‌گفت که تنهات و زنت که مرده. از خواهرش که هشتاد ساله است و توی خانه سالمندان. از این که همیشه من را از پشت پنجره می‌بیند. می‌داند کی می‌روم و کی می‌آیم. تا شب آنجا ماندم. از آن روز به بعد هر روز می‌روم به دیدنش. پیرمرد برای این که حوصله‌ام سر نرود. برام قصه می‌گوید. قصه‌هایی که هیچ وقت. هیچ کس. در هیچ جا برام نگفته.

لباس عوض می‌کنم. از پله‌ها می‌دوم بالا. کلید دارم. تک زنگ می‌زنم. در را باز می‌کنم. پیرمرد فرو رفته توی میبل. نوک انگشت‌های سفیدش را روی دسته‌ی قهوه‌ای میبل می‌بینم. وانمود می‌کنم نمی‌بینمش و نمی‌دانم کجاست. صدایش می‌کنم. عینکش را از روی میز کنار میبل برمی‌دارد. می‌زند به چشمش. می‌گوید: «رویا تویی؟»

می‌نشینم کنارش. روی یک صندوق چوبی قدیمی. روبه‌رویم چندتا عکس به دیوار اتاق کسبیده شده. عکس جایی است مثل تخت جمشید. گوشه‌ی اتاق روی یک چهارپایه. یک مجسمه گچی است از صورت یک زن. پیرمرد می‌گفت «خودش آن را درست کرده.» یک کم شکل من است.

پیرمرد اول چای می‌خواهد. مثل این که امروز حوصله‌ی قصه گفتن ندارد. دو تا فنجان چای می‌ریزم. می‌گذارم روی میز. پیرمرد فنجان چای را برمی‌دارد. نگاه می‌کند به من، می‌گوید: «چای مانده‌ی صبح است.»

می‌گویم: «ولی خوشمزه است. اصلاً معلوم نیست کهنه است. پدر بزرگ تو رو خدا به قصه برام بگو.»

پیرمرد عینکش را از چشمش برمی‌دارد. می‌گوید: «تو بیست و دو سال داری. من تا حالا بیست و یکی قصه برات گفتم. با این یکی

می‌شود بیست و دوتا. شاید این آخرین قصه باشه.»

دید اخم‌هایم رفته تو هم. دست کشید به موهام لبخند زد. ادامه داد: «یادش بخیر. بچه که بودم. پدر بزرگم همیشه برام چیزهای جالبی تعریف می‌کرد. از بیجگی‌هاش. از شهرش. از خاطره‌هاش. یک روز برام از یک کفاش گفت که توی شهرشان زندگی می‌کرد. کفاش کور بود. جلوی خانه‌اش یک مغازه‌ی کوچک داشت. از دیوار مغازه‌اش یک عالمه کفش آویزان بود. همه تخت‌های چوبی داشتند. همه‌ی مردم شهر از او کفش می‌خریدند. یا کفش کهنه‌هاشان را می‌دادند، برایشان تعمیر کنند. مرد عاشق یک دختر بود که هر چند وقت، کفش‌هایش را می‌آورد او برایش تعمیر کند. صدای دختر را می‌شناخت، بوی تنش را هم.

یک روز یک مرد آمد کفش بخرد. کفاش نه صدایش را می‌شناخت و نه بویش را. فهمید غریبه است. غریبه یک کفش خرید. به جای پول یک صندوق چوبی داد به کفاش و گفت: «آدرش را باز نکن تا من برگردم.»

کفاش صندوق را برد و گذاشت گوشه‌ی اتاقش. مدتی گذشت. غریبه برنگشت. یک روز صبح که مرد بیدار شد. وسوسه‌ی باز کردن صندوق امانش نداد. رفت سراغش. دست‌هاش را گرفت دو طرف در صندوق و بازش کرد. سرش گیج رفت. افتاد زمین و از حال رفت، بیدار که شد. از پشت پلک‌های بسته‌اش اول رنگ قرمز را دید. قرمزی پشت پلک‌هاش را می‌دید. پس می‌دید. دید که می‌بیند. پلک‌ها را باز کرد. نور، چشم‌هاش را زد. پلک‌ها را دوباره بست. چند بار پلک زد. تکان نمی‌خورد. چشم‌هاش را گرداند دور تا دور اتاق. دید سمت چپ پنجره‌ای دارد رو به آفتاب. پنجره پرده نداشت. دشت سبز رنگ را از دور می‌توانست ببیند. گوشه‌ی سمت راست اتاق یک تختخواب یک نفره داشت که ملافه‌اش

از کثیفی دیگر سفید نبود. یک کمد کنار تختخواب بود. دو تا دیگ و یک قابلمه‌ی دودزده. یک چراغ خوراکی پزی ته اتاقش بود. چشمش افتاد به صندوق. درش باز بود. توی صندوق رنگ و رو رفته چیزی نبود. خیره شد به سقف. پر بود از تار عنکبوت. لبخند زد. مدتی همان‌طور دراز کشید. یاد دخترک افتاد. یاد صداش. یاد بوش. رفت سراغ کمد. تمیزترین لباسش را برداشت و پوشید. آینه نداشت. رفت جلوی شیشه‌ی پنجره و حسایب خودش را تماشا کرد. ریش داشت.

نمی‌زد. چشم‌هاش را بست. گوش‌هاش را تیز کرد. نه، صدایی نبود. جلوتر یک نفر ایستاده بود. پشتش به او بود. دست زد به شانه‌اش. مرد تکان نخورد. کفاش مرد را دور زد و جلوش ایستاد. چشم‌های مسرد به نقطه‌ای خیره بود. مثل چشم‌های آن سگ. دستش را کشید به صورت مرد. سرد بود. مثل سنگ. تنش مثل مجسمه سخت بود. کفاش دستش را پس کشید. به فکر دخترک بود. یک پرنده وسط زمین و هوا خشکش زده بود. پرنده بال‌هاش باز بود. دل کفاش به هم

چنگ زده بود، انگار درد می‌کشید. مرد دوباره چشم‌هاش را بست. یو کرد بلکه این او نباشد. ولی بود. دست کشید به موهای دختر، دوستش داشت. ولی خسته بود. کنار دخترک دراز کشید. خوابش برد.

بیدار که شد کنارش مجسمه‌ی گچی یک دختر را دید. از جا بلند شد. تمام راه را دوید. به کلبه که رسید. رفت سراغ صندوق. در صندوق را محکم بست. تا آن جا که می‌توانست فشار داد. دیگر نفهمید.



دست کشید به ریش‌هاش که بلند بود. جلوی همان شیشه، ریشش را تراشید. دوباره خودش را نگاه کرد. صورتش توی شیشه، دودی رنگ بود. ابروها پریشان. چانه‌ی مردانه. دماغ کشیده و دراز که صورت پهنش را باریک‌تر می‌کرد. سرش را برد جلوتر. دید قیافه‌اش بد نیست. رفت نشست توی مغازه و منتظر ماند. هرچه نشست کسی نیامد. نگاه کرد به آسمان. خورشید یک جایی در مشرق گیر کرده بود. هرچه صبر کرد. خورشید وسط آسمان نیامد که نیامد. خسته شد. راه افتاد طرف شهر. فاصله زیاد نبود وسط‌های راه، سگی را دید نشسته کنار جاده. نزدیک سگ شد. دست کشید به کله‌ی سگ. حیوان از جاش تکان نخورد. چشم‌های سگ به جایی خیره مانده بود. به شهر رسید. شهر ساکت بود. پرندۀ پسر

می‌خورد. سرش گیج می‌رفت. دو قدم جلوتر قهوه‌خانه بود. در قهوه‌خانه را باز کرد رفت تو. نیمکت‌ها چیده بود روی هم. شاگرد قهوه‌چی جارو به دست. وسط قهوه‌خانه مجسمه شده بود. یک مجسمه‌ی دیگر آن طرف‌تر. پشت یک میز نشسته بود. همان جا نشست روی زمین و استراحت کرد. به فکر دخترک بود. راه افتاد. چشم‌هاش را بست تا خانه‌ی دخترک را پیدا کند. چشمش را می‌بست دیگر حالش به هم نمی‌خورد. همه جا را بهتر بلد بود.

در خانه‌ی دخترک نیمه‌باز بود. رفت تو خانه را گشت. دخترک را دید توی اتاق که خوابیده بود روی یک رختخواب، رنگ پوست تنش. موهای کوتاه‌اش صورت آبله رویش را بیش‌تر نشان می‌داد. انگشت‌های باد کرده‌اش ملافه را جوری

صدای خروشن از خواب بیدارش کرد. دیگر رنگ قرمز را نمی‌دید. رفت طرف در. پاش به چیزی گیر کرد و خورد زمین. فهمید دوباره نمی‌بیند. خیالش راحت شد که در صندوق را خوب بسته.

پدر بزرگ از جا بلند می‌شود. عینکش را می‌گذارد روی میز کنار مبل. دست می‌کشد به موهام. سرم را که پایین است از زیر چانه بلند می‌کند. می‌گوید: «دوست داشتی قصه رو؟»

دستم را تکیه می‌دهم به صندوق و بلند می‌شوم. می‌خندم. می‌گویم: «پدر بزرگ این صندوق را از کجا آورده‌ای؟»

خم می‌شوم. چفت صندوق را باز می‌کنم. دستم را می‌گیرم به لبه‌ی درش. پدر بزرگ داد می‌زند: «درش رو وانکن.» □

شاهزاده خانم قاجار

بی تا ملکوتی

چشم‌هایش همیشه می‌درخشید.

جلسه‌ی شاهنامه‌خوانی بود و نگاه‌های دزدانه، تا آنجا که پدر به جان دادنِ سهراب رسید و سوگ سهراب. نازگل خواست گریه کند اما خجالت کشید.

سهراب گفت: «چرا اومدی تو حیاط، سوگ سهراب هنوز تموم نشده»

نازگل گفت: «از این‌جا هم صداشو می‌شنوم»

بلند شد و رفت نشست زیر درخت خرما، برگ‌های قهوه‌ای و زرد، دونه دونه می‌ریختند و سرش اما صدای هیاهوی باد نگذاشت که صدای پدر را بشنود. در خیال دید که رستم گلوی سهراب را می‌برد. یکهو دلش برای سهراب تنگ شد، صدایش کرد اما سهراب رفته بود و دانه‌ی درشت اشک را روی گونه‌ی نازگل ندید، حتا نفهمید که دارد گریه می‌کند.

نازگل دیگه تحمل نگاه سهراب درون تابلو را نداشت، رفت کنار پیانو رویال کهنه که پایه‌های نازکش دیگر به زحمت این شکوه و هیبت را تحمل می‌کردند.

سهراب گفت: «تو از کجا فهمیدی که من می‌خوام برم»

نازگل جوابی نداشت اما گفت: «کلاغه برام پیغام می‌اره» به همین خاطر سهراب درس آن روز پیانو را نفهمید.

استاد پیانو که مرد جوانی بود به باریکی قلیان و به شکنندگی نی و به سبکی مه تکرار کرد: «ما، می، ری، سل»

نازگل ماهر را به خواهش سهراب زد و آن قدر خوب که حتا امیرخان خطاط که صدای پیانو را دوست نداشت، روی صندلی گردان نشست و گوش داد.

هرم گرمای نیمه‌ی مراد همه چیز را از دور مثل سراب نشان می‌داد. چون نازگل استاد پیانو را مثل بخاری که ناپدید می‌شود دید و یا شاید اصلاً ندید. همان‌طور کاسه‌ی گل سرخی شربت

سکنجبین به دست روبه‌روی سهراب ایستاده بود. سهراب پیراهن سفیدشو درآورد. وقتی چشم نازگل به بدن گندمی رنگ سهراب افتاد، به چیزی تو دلش پاره شد و هُری ریخت پایین، سهراب گفت: «دلم برات تنگ می‌شه»

نازگل مکثی کرد. سرش را پایین انداخت. داغ شد. گز گرفت. اما دست‌هایش چسبیده بود به کاسه‌ی گل سرخی پر از یخ و یخ کرده بود. قبل از این‌که بگوید: «من هم همین‌طور» صدای پریدن سهراب را توی استخر شنید. صدایش زد اما جوابی نیامد. سهراب رفت و دانه‌ی درشت اشک را که از روی گونه‌ی نازگل به داخل کاسه‌ی گل سرخی چکید، ندید. حتا نفهمید که دارد گریه می‌کند.

صدای موزیانه‌ها که گویی پیانو را می‌خوردند، نازگل را ترساند، به طرف شومینه رفت و به قرمزى آتش خیره شد. نازگل گفت: «بسه دیگه، نفسم گرفت»

سهراب گفت: «از روی کرسی بیا پایین تا به بوس ندی و لت نمی‌کنم» و می‌خواست یک رشته از موهای بافته شده‌ی نازگل ده ساله را بکشد. بوی عودی که مادر بزرگ همیشه می‌سوزاند، با بوی کلوچه‌های تازه پخته شده در هوا پخش بود.

نازگل گفت: «به خان دایی می‌گم که ازبتم می‌کنی! خان دایی...»

سهراب گفت: «خان بابام که سهله، به شاه هم بگی دست از سرت بر نمی‌دارم»

به طرف نازگل دوید. نازگل از روی کرسی جستی زد و دوید توی حیاط، زمستان بد پيله‌ای بود. نازگل سکندری خورد توی برف و روبان قرمز موهای بافته‌اش در برف گم شد. برف پررنگی بود. سفید سفید. سهراب هرچه گشت روبان قرمز را پیدا نکرد. گفت: «پس بوس من چی شده؟»

نازگل خجالت کشید و بیش‌تر سردش شد. دست‌هایش را به صورتش نزدیک کرد تا

شاهزاد

آدم‌های سیاه تنها نازگل بود که سفید بر سر داشت. فکر کرد سهراب در لباس مشکی و شالی سبز دور گردنش، چقدر خوشگل است. آرزو کرد کاش او هم جزء دسته بود و می‌رفت تو هیئت و به مردم چای و خرما می‌داد. اما وقتی روضه خوان فریاد کشید یا حسین، اون

نازگل گفت: «زنجیر تو به من می‌دی.»
سهراب گفت: «دختر که زنجیر نمی‌زنن فقط نیگا می‌کنن.»

نازگل هشت ساله در حالی که چادر نماز سفید گل گلپش را به زحمت روی سرش نگه داشته بود، رفت روی صندلی لهستانی، او آنقدر کوچک بود که حتا از روی ایوان هم خوب دسته را نمی‌دید. سهراب آخرای دسته بود و خیلی تند زنجیر می‌زد. در میان اتبوهی از

ماه کند. سهراب، ژاکت دست‌بافت فیروزه‌ای رنگش را برآورد و انداخت روی شانه‌های نازگل و خودش از زور سرما چند لحظه بیشتر دوام نیاورد و دوید توی خانه.

نازگل با ژاکت فیروزه‌ای مثل لکه‌ی آسمونی بود که افتاده بود میون ابرها. جای پای سهراب را تا لبه‌ی کرسی با چشم دنبال کرد. صدایش زد اما سهراب زیر گرمای خلسه‌آور کرسی کلوچه می‌خورد و دانه‌ی درشت اشک را که از روی گونه‌ی نازگل در دل برف گم شد ندید، حتا نفهمید که دارد گریه می‌کند.

گرمای شومینه چنگکی شده دور گردن نازگل بلند شد و رفت روی صندلی لهستانی که به رنگ چوب سوخته بود نشست.





قدر ترسید که دیگر سهراب را ندید. همان شب همان صندلی لهستانی را زیر پا گذاشت و رفت بالای پنجره تا ببیند چرا سهراب ناله می‌کند. سهراب برهنه بود. یکهو یک چیزی تو دلش پاره شد و هزّی ریخت پایین. بازوهای سهراب کبود بود و خون‌مرده. صندلی زیر پایش لق می‌زد، سهراب به طرف پنجره نگاه کرد. نازگل سرش را دزدید و پرید تو باغچه‌ی گل یاس، یک شاخه‌ی پرگل از یک بوته گل یاس جدا شد. همیشه وقتی شاخه‌ای از درختی می‌شکست، نازگل و سهراب آن را دوباره می‌کاشتند اما حالا تنهایی می‌خواست چالی حفر کند اما دل خاک سخت بود و سفت. سهراب را صدا کرد اما چراغ پشت پنجره خاموش بود و سهراب در خواب و خیالات غرق و دانه‌ی درشت‌اشک را که از روی گونه‌ی نازگل می‌رفت تا ریشه‌ی بوته‌ی گل یاس، ندید، حقا نفهمید که دارد گریه می‌کند.

نقش و نگارهای مثبت صندلی لهستانی به او ذهن کجی می‌کرد. به طرف اتاقش رفت. وقتی روی تختش دراز کشید، نگاهش درست موازی بود با جای خالی یک قاب.

نازگل گفت: «پاریس باید خیلی قشنگ باشد.» سهراب برعکس همیشه سکوت کرده و فقط نگاه می‌کرد. نازگل ادامه داد: «با دخترهای مولایی که دامانای خیلی کوتاه می‌پوشن و خیلی شق و رق راه می‌رن.»

شب آخر بود و نیمه‌ی بهار، بوی یاس امین‌الدوله شاید آن دو را مست کرده بود. سهراب خواست نازگل را بغل کند اما دستش خورد به گلدان سفالی روی میز و شکست و تیغ گل کاکتوس تو انگشت سبابه‌اش جا ماند، نازگل دلش ریش شد، خواست تیغ را بیرون بیاورد اما نتوانست. سهراب گفت: «اون عکستو می‌دی با خودم ببرم؟»

«نازگل به قاب عکس نگاه کرد. نگاهش توی عکس مثل نگاه آدمای تو فیلم‌ها بود اما کمی غمگین‌تر. نازگل خواست قاب عکس را از روی دیوار بردارد اما قدش برای این کار کمی کوتاه بود. سهراب کمکش کرد. خاک قاب را گرفت و این بار بغلش کرد، خیلی سفت. نازگل صدای

خرد شدن استخوان‌هایش و بند آمدن نفس‌هایش را شنید اما نفهمید چقدر گذشت. امیرخان خطاط از توی حیاط داد زد: «سهراب، نازگل کجایی، وقت رفتنه، سهراب بدو دیرت شده.»

توی حیاط پشت در خداحافظی کردند، سهراب همان طور که دور می‌شد، نیم‌نگاهی به پشت سر داشت، نازگل تاب نیاورد، در را سریع بست. اما یکهو یادش اومد که تیغ گل کاکتوس تو انگشت سبابه سهراب جا مانده، در را باز کرد و فریاد کشید: «سهراب»

اما سهراب مثل وهمی غریب دود شده بود و رفته بود هوا و دانه‌ی درشت‌اشک را که از چشم به طرف لب و از لب به طرف سرآستین توری دوزی نازگل می‌سرید ندید، حقا نفهمید که دارد گریه می‌کند.

نازگل چشم‌هایش را بست و خیلی زود خوابید.

پنج‌شنبه، اولای صبح، آسمان آبی نبود، کیود بود با ابرهای کوچک و بزرگ. نازگل پشت پنجره خانه‌ی خان دایی ایستاده بود، با لباس ترمه‌ی بلند که قدش را از آنچه بود بلندتر نشان می‌داد و کمرش را باریک‌تر اما هنوز کمی قوز می‌کرد. چشم‌هایش را سرمه کشیده و گونه‌هایش را سرخاب زده بود، دو دکمه‌ی بالایی لباسش را باز کرد، حالا بهتر نفس می‌کشید. نتوانست طاقت بیاورد. به حیاط رفت، باران لباسش را خیس کرده، پشت گردنش مور مور شد. برگشت تو اتاق، دیگه داشت خورشید می‌آمد. به عقربه‌های ساعت مچی‌اش خیره شد. وقتی عقربه رفت رو ۵، ساعتش سوت کشید. به عقربه‌های ثانیه شمار چشم دوخت، عقربه دور می‌زد و دور می‌زد، سرش داشت گیج می‌رفت.

دستش را که هنوز از باران خیس بود بر پیشانی کشید. همه‌های آن دور به گوش می‌رسید. سر را به طرف حیاط چرخاند. کوهی از چمدان داخل و سهراب پشت آن همه چمدان پنهان. وقتی جلوتر آمد. صدای نفس کشیدن‌های سهراب را هم می‌شنید.

سهراب گفت: «همون نازگل ۱۲ ساله، دختر

عمه پس تو کی می‌خوای بزرگ بشی.» سلام در گلوی نازگل گیر کرد، مثل استخوان ماهی، فقط خیره نگاه کرد.

سهراب موهای بلندش را پشت سرش بسته بود و مثل او دو دکمه‌ی بالایی پیراهنش باز بود. فرنگیس اصرار کرد نازگل پیانو بزند. نازگل وقتی ماهور می‌زد، دست‌هایش از خیسی عرق، روی کلاویه‌ها سرمی‌خورد اما با هر جون کندن بود ماهور را نواخت. فکر کرد که خیلی خوب هم نواخته.

سهراب گفت: «باخ، قطعه‌ی توکاتا، می‌زنی برامون؟»

نازگل گفت: «فرنگیس جون، ساز ناکوک، ناکوک»، و از پشت پیانو بلند شد و رفت جلوی آینه، رنگش حتا از پشت سرخاب هم سفید شده بود، مثل گچ ماسیده بر دیوار. آره خودش بود، همان نازگل سالیان پیش، همان ابروهای پیوسته، همان گونه‌های برآمده‌ی پریده رنگ و همان موهای مشکی یک‌دست که مثل دو ماهوت سیاه از دو ور سرش آویزان بودند.

سهراب گفت: «ملینه هر وقت عکستو می‌بینه می‌گه مثل شاهزاده خانم ایران قدیم، مثل دخترای درباری تو نقاشی‌ها.» می‌گم آره: «مثل شاهزاده خانم‌های قاجار، ملینه تکرار می‌کنه قاجاق.»

سهراب درست از پشت سرش حرف می‌زند. نازگل از توی آینه نگاهش کرد.

نازگل گفت: «درست مثل یک شاهزاده خانم قاجار... شاهزاده خانم...» کلمات دردهانش گم شدند سرش را پایین انداخت، فرش پایین پایشان طرح یک شاهزاده خانم قاجاری بود که کنار چراغ لاله‌ای سرخ ایستاده بود و به زحمت لیخند می‌زد. پای سهراب درست روی گلپوش بود، دلش لرزید، احساس تب کرد و دلش برای سهراب تنگ شد. سرشو بلند کرد اما تو آینه به جز یک جفت چشم سبز مات، چشم دیگری نبود. صدا زد سهراب اما سهراب رفته بود و این‌بار هم دانه‌ی درشت‌اشک را که از گونه‌ی نازگل تو آینه می‌چکید و با گونه‌ی نازگل درون فرش درهم می‌آمیخت ندید. حقا نفهمید که دو تا نازگل دارند گریه می‌کنند. □

لب و یلانی نیل

شیوا ارسطویی

سریده از دست دعا

لب و یلانی نیل

لب و یلانی نیلم سبدم

لب دست فرعونم دایره ام بی کسی یک سبدم

پیر آبنوس میزم از کتاب در خودم کجدم

سریده از دست دعا دست خودم

گمان یک نگاه معوجم

غم ناگمانی قوم یهود و گل ولای کف نیل

نشسته رو به ویلانی نیل پشت آبنوسم پشت خودم

زن موسای سبد در سبدم

راوی پیر کتاب و میز و موسای زن آن سبدم

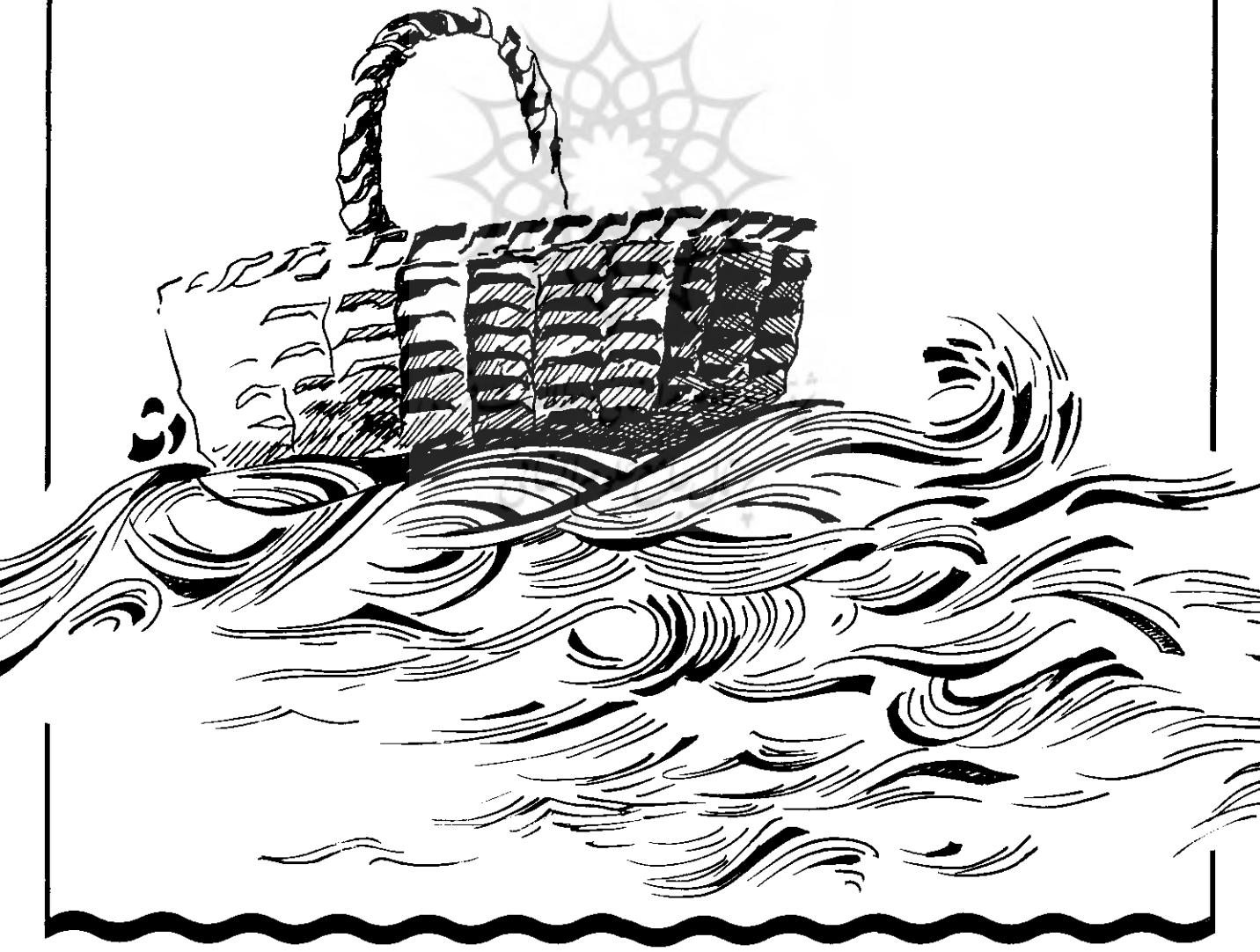
لب و یلانی نیل معوجم

لب لب های دعای زن یعقوب

از همه کجدم

موسای زنم

ویلانی نیلم سبدم



♦ زنان

در دور نخست مذاکرات مجلس شورای ملی

نویسنده: مهری بهفر

بخش یکم

● مجلس: باید گفت
اما در امور خاصه
رجال از علوم
پلتیکی و امور حیاتی
فعلاً مداخله
ایشان اقتضا ندارد.

● انجمن ملی تبریز:
... طایفه نسوان با
بچه‌هایی شیرخوار
در مساجد محلات
مجمع شده و
قانون اساسی را
می‌خواستند...



● مجلس: باید گفت
که تربیت زنان
در اموری که وظیفه
شخصی آنهاست
واجب است. از قبیل
تربیت اطفال و
خانه‌داری و حفظ
مراتب ناموس و شرف
و بعضی از علوم
مقدماتی و علومیکه
راجع باخلاق
و معاش و معاشرت
با خانواده باشد.

خواهد شد»^۲
زنان پس از اعلان مشروطه نیز عرصه‌ی
اجتماع و سیاست را ترک نکردند، آنان با زیر
فشار قرار دادن نمایندگان مجلس، تکمیل و
اصلاح مواد قانون اساسی را خواستار شدند.
«گروهی از زنان دسته‌ای بستند و برای طلبیدن
قانون اساسی به مجلس رفتند، این بار دیگر بود
که زنان روپوشیده‌ی ایران، با چادر و چاقچور،
همپایی در جنبش آزادی می‌نمودند.»^۳ و با
نگارش مقاله‌های متعدد در نشریه‌ها، عملکرد
نمایندگان را مورد انتقاد قرار داده، تعلل و کندگی
یا مسامحه‌ی آنان را در دستیابی به آرمان‌های
مشروطه می‌نکوهیدند و چنین با نمایندگان

گرانی نان و احتکار غله، حمله‌ی مسلحانه به
انبار غله‌ی نظام العلماء، حفاظت و پاسداری از
جان روحانیان به هنگام سخنرانی بر علیه
استبداد و یاری بست‌نشینان در حرم عبدالعظیم
(ع) و سفارت انگلیس و سرانجام تحقق مشروطه
در ۱۴ جمادی‌الثانی ۱۲۲۴ تردیدناپذیر است و
«هیچ خللی هم به صحت این قول وارد نمی‌شود
که آن وقایع طبیعی و حقیقی بود»^۴
خروش خودجوش زنان، برای تحقق
آرمان‌های مشروطه به گونه‌ای بود، که در آن
زمان در «طهران معروف بود که هر وقت زنها،
برخلاف کابینه یا دولت، بلوا و شورش کنند،
حالت کابینه و دولت بسیار خطرناک و سخت

با آن که در دوران مشروطه خواهی در ایران
«زنی نبود که خواب مشروطه نبیند»، اما
واقعیت، خواب زنان را آنچنان که سزاوار بودند
و کوشیدند، تعبیر نکرد.
«زنان ایرانی با آن که تحت دو قسم فشار و
مظالم بودند، یکی پلتیکی و دیگری تمدنی و
معاشرتی [.] برای نگاه داشتن روح آزادی،
کوشش‌های بسیار می‌نمودند.»^۵ و در ابراز
آغازین ناخشنودی‌ها و اعتراض‌های پیش و پس
از مشروطه، پیشگام یا همراه مردان بودند.
نقش مؤثر زنان در لغو پیمان رژی، مبارزه
با محتکران غله در روزهای قحطی و گرسنگی،
سنگسار قائم مقام، والی آذربایجان، به سبب

● **خروش خود جوش زنان، برای تحقق آرمان‌های مشروطه به گونه‌ای بود، که در آن زمان در طهران معروف بود که هر وقت زنها، برخلاف کابینه یا دولت، بلوا و شورش کنند، حالت کابینه و دولت بسیار خطرناک و سخت خواهد شد.**

مجلس اتمام حجت می‌کردند: «اگر وکلای محترم ما توانستند یا می‌توانند تا سلخ رمضان قانون را تمام کرده و در سایر کارها ترتیبی بدهند که آسایش خلق فراهم شود، زهی شرف و سعادت والا اگر در خود پیشرفتی نمی‌بینند... همه استعفا از کار خود بدهند... و چهل روزی هم کار را به دست ما زنها واگذارند»^۶

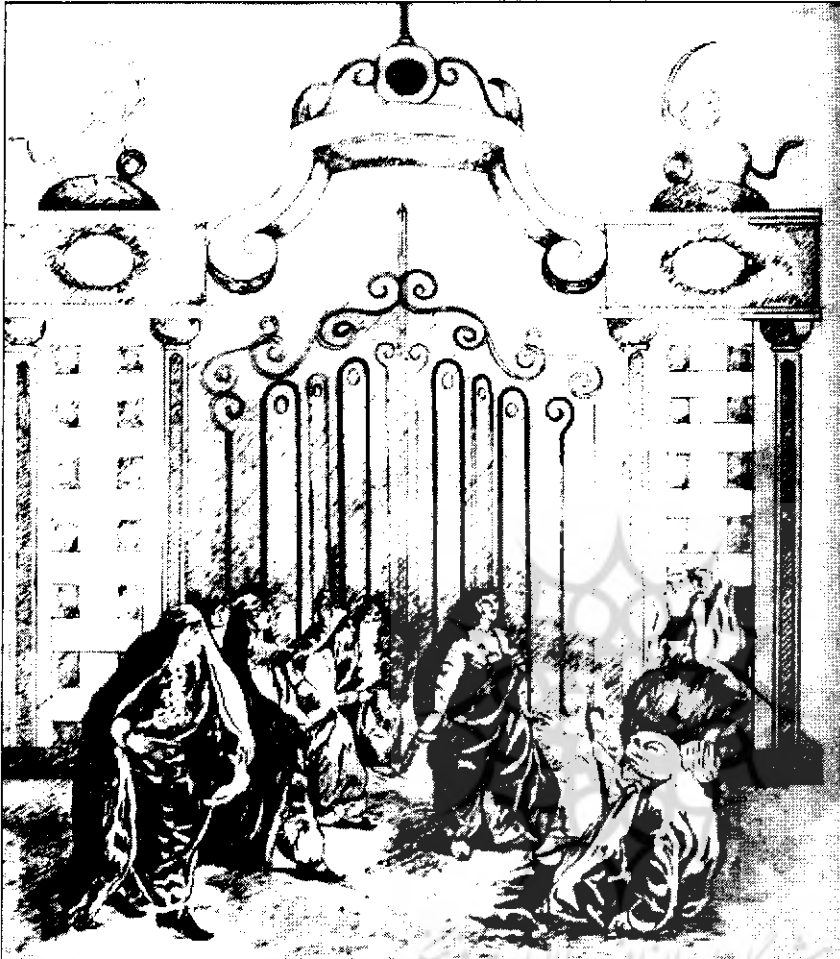
در همین زمان، با نمایندگان در وام نستاندن از بیگانگان هم‌نوا شده، برای تأسیس بانک ملی با استقبالی پرشور، کمیته نقدینه‌شان را پیشکش کردند.

اینک با نگاهی زنجویانه بر ۲۷۶ شماره‌ی روزنامه‌ی مجلس در دور نخست،^۷ پاداشت کوشیاری زنان را برای تحقق مشروطه و مجلس شورا و امی‌کاویم.

دانش‌خواهی زنان

عریضه‌ی یکی از خواتین با علم که در شوال‌المکرم ۱۲۲۴ هجری قمری در روزنامه‌ی مجلس منتشر شد، تنها نامه‌ای است که در طی ۲۷۶ شماره‌ی روزنامه، از سوی گروهی از زنان، در بردارنده‌ی درخواستی زن‌ورانه است.

در این نامه، زنان هنگام را برای پرداختن به امراض ظاهری و باطنی این مملکت، یعنی مردمداری و غفلت از پرورش و دانش‌آموزی زنان، خوش داشته و بر نقش زنان و دانشوری و دانستگی آنان در پیشرفت و تعالی مملکت تأکید ورزیده و خواستار کار و بهبود وضعیت



تحصیلی زنان شده‌اند، چرا که می‌پنداشتند «می‌توانیم حدس بزنیم که این آخرین مهلت و واپسین فرصت ماست» و با تصریح بر تحصیلات خود در علوم جدید، به تلویح از رئیس مجلس برای بهبوده گذراندن عمر، کار خواسته و از این وضعیت به آستان او پناه بردند:

عریضه یکی از خواتین با علم

امروز که بفضل و منت قادر متعال کوکب بخت ایرانیان روی بافق اقبال نهاده و به برکت وجود علما اعلام کثرالله امثالهم و سایر غیرتمندان خصوصاً آن ذات شریف کار ایرانیان رو به بهبود گذاشته، خوش موقعی

بدست است که امراض ظاهری و باطنی این مملکت را بتدبیرات حکیمانه قلع و قمع و از آنجا که دشمنان ما هوشیار و بیدارکارند میتوانیم حدس بزنیم که آخرین مهلت و واپسین فرصت ما است پس بر خود و آن خداوندان حل و عقد و مدیران رتق و فتق امور واجب است که در این هنگام درخت سعادت ابدی در باغ مراد ملت بنشانند و اساس ترقی و پیشرفت این مملکت را بر پایه استوار نهند و بتربیت نسوان بپردازند حکما و فلاسفه بر این مطلب براهین متعدد اقامه کرده‌اند و عرض آنها در حضور مبارک دام نطفه خلاف ادب و از قبیل

حکمت بلقمان آموختن است... ولی
 بعرض یک دلیل جسارت ورزیده و
 استدعای عفو دارد، در هزار سال پیش
 دولت اسلام نخستین دولت متمدن
 روی زمین بود و مسلمین اولین ملت
 عالم و معلمین عالم از اهل ایران
 بودند، در (اسپانیول) که نسبت بمسایر
 نقاط اروپا نشر علم و اساس تقدم
 داشت بواسطه حکما و دانشمندان
 بخارایی علم و حکمت سرایت کرده و
 هنوز نام حکما آن عهد را اروپائیان با
 احترام تمام میرند پس چه شد که آنها
 بعلمت علمی که از ما گرفتند پیش
 افتادند سهل است آنرا تکمیل کرده از
 آموزگاران خود در گذشتند و آنها را
 محتاج بخود کردند... ملت ایران...
 زودتر از ملت ژاپن به اروپا مرآوده
 پیدا کردند چرا مثل آنها ترقیات عصر
 جدید را فرا نگرفتند و هر کدام
 خواستند مملکت خود را اصلاح کنند
 پای ثباتشان لرزیده و کاری از پیش
 نبردند، همه بواسطه همین نکته است
 زندهای فرنگی بواسطه علم معنی
 هیئت اجتماعی را میفهمند و میدانند
 که فرزندان خود را برای چه کار آماده
 کنند... و قتیکه آموزگاران و مربیات
 اولیه اطفال را تربیت نکنیم جوانان
 کاردان و پیران با تدبیر نخواهیم
 داشت... یعنی می‌خواهم عرض کنم تا
 در این مملکت زن نباشد مرد پیدا
 نخواهد شد و تا مرد پیدا نشود از عدم
 استقلال مملکت و بقای ملت ایمن
 نمی‌توانیم بود پس چنانچه بنای
 تعلم مردان در این مملکت بواسطه
 حضرت مستطاب عالی محکم شد
 چشم‌داشت آنستکه اساس تربیت
 نسوان نیز بدست حضرت عالی
 تأسیس شود.
 و این کمینه با چند نفر دیگر که
 برای همین مطالب به تحصیل قدری از
 علوم جدید کوشیده و خود را تا اندازه



● مجلس: ... مخدرات محترمه
 در مجلس و مساجد و منابر به
 صدا در آمدند که این وجه را ولو
 اینکه مجاناً باشد و بلاعوض
 خودمان حاضریم که به دولت
 داده و از خارجه استقراض
 نشود...

حاضر نموده از کثرت انتظار
 روزگاری سخت میگذرانیم از بیهوده
 وقت گذراندن باستان مبارک حضرت
 عالی که امروز قبله امید اهالی ایران
 است پناه می‌آوریم و در اطاعت اوامر
 مبتوعه حضرت عالی حاضریم. (امضا
 احتراماً محفوظ است)^۱

مجلس نیز در پاسخ، با گواه گرفتن حس
 بشریت، زن و مرد را از حیث ادراک و شعور
 همانند برمی‌شمرد و دختران را نیز همچون
 پسران شایسته‌ی تعلیم و تربیت می‌داند:

حس بشریت گواه است که زن و
 مرد را از حیث ادراک و شعور فرق و
 تفاوت نیست و همچنانکه پسران قابل
 تربیت و تعلیم هستند دختران نیز
 لایق دانستن و آموختن خواهند بود و
 البته روانیست که دختران و خواهران
 وطن عزیز را از مقاومت سعادت علم

محروم داریم زیرا که جنس اناث
 امهات کمال و مرضعات ادب و مرمیات
 رجال [و] اطفالند.
 انسان از روز ولادت تا آخرین
 درجه‌ی حیات با جنس اناث که مادر و
 خواهر و دختران و زن و خدمتکار و
 غیرها هستند محشور است و اگر
 کسی به دقت رسیدگی نمایند خواهد
 دانست که اغلب اخلاق و افعال و
 سخنان مردان در مجالس و محافل یا
 در مسند حکومت یا در صف جنگ
 نتیجه اخلاق و آثار زنانیست که به
 آنها انس و علاقه داشته یا عمر خود را
 در معاشرت آنها گذرانیده‌اند.

اما با انسان عام شمردن مردان، زنان را فروتر از
 مرتبه‌ی انسان می‌نگارد و اهمیت و اعتبار آنان
 را نه قائم به ذات که وابسته به مرد و به سبب
 همراهی همیشگی‌شان - در نقش مادر، همسر،
 خدمتکار - با مردان می‌داند:

و این نکته را نیز در آخر می‌افزاید که:
 باید گفت که تربیت زنان در
 اموری که وظیفه‌ی شخصی آنهاست
 واجب است. از قبیل تربیت اطفال و
 خانه‌داری و حفظ مراتب ناموس و
 شرف و بعضی از علوم مقدماتی و
 علومیکه راجع باخلاق و معاش و
 معاشرت با خانواده باشد اما در امور
 خاصه رجال از علوم پلئیکی و امور
 حیاتی فعلاً مداخله‌ی ایشان اقتضا
 ندارد.

به این ترتیب، تنها کاربرد دانش‌آموزی
 زنان را بهتر و شایسته‌تر تربیت کردن اطفال -
 مردان آینده - برمی‌شمارد و چنین می‌پندارد که
 با برخوردار کردن زنان از آموزش‌های مناسب
 و خاص خودشان، اطفال پرورش یافته به‌دست
 اینان - مردان آینده - به امور خاصه‌ی خودشان
 یعنی به امور پلئیکی و سیاسی رسیدگی
 خواهند کرد و مداخله‌ی زنان در این امور
 ضرورت و اقتضایی ندارد.

هرچند که زنان نیز در نامه‌ی خود، برای
 متقاعد کردن نمایندگان، به آوردن دلیلی

مردپسند گراییدند و برای انمایاندن ضرورت تعلیم و تربیت و تحصیل زنان، از استدلال ایفای بهتر نقش مادری سود جستند، اما آنچه با همی همسانی این دو استدلال، بارز و روشن است، این است که اگر زنان این استدلال را به کار بردند، برای متقاعد کردن و تشحیذ مردان مردمداریست که تا ندانند سرانجام تحصیل و دانشوری زنان، به سود وظایف خانه‌داری، فرزندداری و همسرمداری تمام می‌شود و پایه‌های اقتدار آنان را نمی‌لرزاند، بدان رضا نمی‌دهند. چرا که تحصیل زنان، در اندیشه‌ی مردسالاران، فی‌نفسه نه تنها نمی‌تواند ترغیب‌کننده باشد که مخاطره‌آمیز نیز می‌نماید.

پس اگرچه مجلس این استدلال را برای ضرورت دانش‌آموزی زنان می‌پذیرد، تأیید می‌کند و خود نیز به کار می‌برد اما این همانندی، تنها در شکل و لفظ است و تفاوت معنایی این استدلال مشترک، که در متن متفاوت هر یک از دو جستار بروز می‌یابد، نشان می‌دهد که زنان آن را برای ترغیب نمایندگان مجلس به تحصیل زنان می‌گویند اما مجلس با انگشت تأکید نهادن بر بخش‌های مردمدار این استدلال، گذشته از این که دانش را نیز با زنانه - مردانه پردازی مردسرورانه می‌آلاید، بدین سان دخالت ندادن زنان را در امور سیاسی موجه دانسته و دانش‌اندوزی و دانشوری زنان را برای و در حد تربیت‌اطفالی کافی می‌پندارد و شرکت آنان را در امور خاص رجال فعلاً - که اوضاع اندکی بهبود یافته و آب‌های استبداد تا اندازهای از آسیاب افتاده - مقتضی نمی‌داند.

نکته‌ی دیگری که از این عبارات مردپردازانه به روشنی نظاره‌گریم، این است که مجلس حفظ مراتب ناموس و شرف و... را تنها وظیفه‌ی شخصی زنان پنداشته و تربیت زنان را تنها در این امور واجب می‌داند. وظیفه‌ی شخصی زنان برشمردن حفظ مراتب ناموس و شرف و جوب تربیت زنان در این امور، پرسش‌هایی را فراروی می‌نهد، نخست این که آیا به کار بردن کلمه‌ی **وظیفه شخصی** برای حفظ مراتب ناموس و شرف، بدین معناست که مردان در حفظ این مراتب وظیفه‌ای ندارند و حتی می‌توانند بر خلاف



● نقش مؤثر زنان در لغو پیمان رژی، مبارزه با محتکران غله در روزهای قحطی و گرسنگی، حمله‌ی مسلحانه به انبار غله و پیروزی مشروطه تردیدناپذیر است

موازین آن رفتار کنند؟! یا آن که مردان به سبب مرد بودن ناتوان مراتب ناموس و شرف را در زردیده‌اند؟ و آیا بخش کردن دانش‌آموزی به زنانه (تربیت اطفال، خانه‌داری و...) و مردانه (امور سیاسی و پلتیکی) که برای زنان فعلاً اقتضا ندارد، به معنی واپس راندن زنان، پس از ایفای نقش مؤثرشان در پیروزی‌های پیش و پس از مشروطه، تا زمانی مقتضی - یعنی زمانی بحرانی که مردان دخالت زنان در امور سیاسی ضروری تشخیص دهند - نیست؟

همیاری زنان برای تأسیس بانک ملی

هنگامی که صدر اعظم - مشیرالسلطنه - برای روی کار دولت و امور کشور، وام‌ستاندن از بیگانگان را به مجلس پیشنهاد کرد، نمایندگان از این پیشنهاد سخت برآشفند و با مذاکرات و گفت‌وگوهای بسیار و برشمردن زیان‌های این کار، سرانجام با اندیشه‌ی تأسیس بانک ملی چاره جستند.

در این هنگام، عموم مردم، به ویژه زنان با مجلس هم‌نوا شدند و از هیچ یاری و همیاری در

تحقق این آرمان ملی کوتاهی نورزیدند.

اهل مجلس محض پاس حقوق شاهانه و حفظ شئون ملی و ملاحظات خیرخواهانه دولت و ملت قرض از خارجه را تصویب ننمودند عموم اهالی غیرتمند وطن‌پرست که خدای حافظ و ناصرشان باد حتا مخدرات محترمه در مجلس و مساجد و منابر بصدا درآمدند که این وجه را ولو اینکه مجاناً باشد و بلاعوض خودمان حاضریم که به دولت داده و از خارجه استقراض نشود...

قرض دادن زنان به دولت، برای تأسیس بانک ملی و همیاری آنان با مجلس در وام‌ستاندن از بیگانگان یکی از مواردی است که این به حاشیه‌رانده‌شدگان را به روزنامه و مذاکرات مردانه‌ی مجلس، تحمیل کرده است. نمود دفاع و فادارانه‌ی زنان از مجلس، در عین ناتوانی مادی و ناخودکفایی آنان، از بخش‌های مهم همیاری و حضور زنان است:

مکتوبی است که یکی از مخدرات وطن‌پرست غیرتمند ایرانی از قزوین به جناب سعدالدوله ارسال داشته است

حضور مبارک پدر مهربان ملت ایران حضرت آقای سعدالدوله دامت شوکت [خوانده نشد] بنده کمینه که جان ناقابل خودم را با نهایت افتخار برای پیشرفت مقاصد حضرت امنای دارالشورای ملی حاضریم فدای نمایم در روزنامه مبارکه مجلس دیدم که در خصوص تأخیر مراقبت عموم در بانک ملی کمکم خواطر مبارک و کلامی محترم دارد مکرر و مایوس می‌شود. این جان کمینه فدای آن ساحت مقدس باد که گویا هنوز از فقر و پریشانی ملت اطلاع ندارید والله و بالله که ظلم و تعدی چیزی از برای ما باقی نگذارده است والا تا این درجه ایرانیان

● زنان پس از اعلام مشروطه با زیر فشار قراردادن نمایندگان مجلس، تکمیل و اصلاح مواد قانون اساسی را خواستار شدند.

بی‌غیرت و بی‌همت نیستند. بعلاوه همه کس دسترس به تهران ندارد که بتواند به اندازه استطاعت سند سهام بانک را دریافت نماید و این کمیته مقدار ناقابل از زیور آلات خود را که برای ایام سخت ذخیره کرده بودم فقط برای افتخار به جهت بانک ملی فرستادم... بفرمائید اشیاء مرسوله را اعضاء محترم بانک ملی به امانت و شرافت خودشان فروخته و هرچه قیمت آنها شد سند سهام بانک برای کمیته روانه فرمایند. چه کنم که زیاده از این قادر نیویم. مگر آنکه جان خودم را در موقع فدای ترقی وطن عزیزم بنمایم... زنی هم از همسایگان کمیته همت و غیرت نموده با آنکه شوهر ندارد و یک پسر صغیر دارد این بیچاره هم پول نقد نداشت سه فقره اسباب که در صورت علیحده ثبت شده به توسط کمیته تقدیم حضور مبارک نموده که آنها را هم فروخته سند سهام بانک ملی به اسم صغیر مشارالیها مرحمت فرمائید...»^{۱۰}

نسوان قانون خواه

وکلای مجلس که از هراس مرگ مظفرالدین شاه بیمار و اجتناب محمد علی میرزا، پسر و ولیعهدش، از امضای قانون اساسی، ۵۱ ماده‌ی این قانون را معیوب و شتابناک تدوین کرده بودند، از سوی مردم برای تکمیل و افزودن بخش‌های مهمی که آرمان اصلی مشروطه بود - همچون برابری آحاد مردم، رسمیت یافتن آزادی‌های فردی و عمومی - تحت فشار قرار گرفتند.

در این زمان، زنان در اتمام حاجتی به نمایندگان مجلس تا پایان رمضان به آنان مهلت دادند، که با لحاظ داشتن اصول دموکراتیک و خواسته‌های انقلاب مشروطه، قانون اساسی را تکمیل کنند، در این باره تلگرافی از تبریز به تاریخ ۲۰ ربیع‌الثانی ۱۳۲۵ به مجلس رسید که از بست نشینی زنان قانون خواه در مساجد

تبریز حکایت می‌کند:

تلگراف از تبریز

خدمت و کلام محترم آذربایجان دامت تأییداتهم [و] حضرت حجة الاسلام آقای سید عبدالله دامت برکاته که... با معیت آقایان حجج اسلام مشغول تطبیق و اتمام قانون اساسی میباشند عموم ملت از این مساعدت فوق الطاقه حضرت معظم الیه نهایت تشکر را دارند.

عین تلگراف جنابعالی را که بقید تعیین مدت ده روزه بامضای قانون اساسی بوده بهر قسم که لازم بود ملت را ساکت و با تعطیل عمومی در تلگرافخانه مبارکه منتظر انقضای مدت و بشارت امضا قانون اساسی میباشند شهد الله تعالی که اولیاً و اعضا انجمن مقدس در اقدام امر به صبر و تسلی و اسکات عموم با اعلی درجه مساعی هستند ولیکن چنانچه مسوق هستید آحاد و افراد ملت بحقوق خود واقف و تأخیر قانون اساسی را حمل بر مسامحه می‌نمایند معهداً بهر قسم که بود اسباب اسکات نوعی فراهم آمد.

باز استدعا داریم که بذل توجه و همت فرموده چنانچه وعده داده‌اید انشاءالله تعالی چند روزه قانون اساسی تمام و امضای شود و اگر خدا نخواست باز تأخیر بشود ملت را بهیچوجه متقاعد نمی‌توان کرد و این بندگان هم قادر بادای یک کلمه حرف نخواهیم بود جنابعالی را به حقوق اسلامیت و انسانیت قسم می‌دهم که از ساعات خورد و خواب خودتان بر ساعات مطابقت و اتمام قانون اساسی افزوده ملت ایران را عموماً و آذربایجان را خصوصاً مروهون مرحمت و تفضلات خودتان فرمایید از

وضع امروزی شهر کاملاً مستحضر شوید که طایفه نسوان با بچه‌هایی شیرخوار در مساجد محلات مجتمع شده و قانون اساسی را می‌خواستند خورد و خواب را هم بر خودتان جایز نمی‌دیدید - انجمن ملی تبریز.^{۱۱}

انجمن نسوان، محل آسایش دین و دنیا؟!

با همه‌ی ایستادگی و سستی‌ندگی زنان بر گستره‌ی مشروطه‌خواهی و پاسداشت آرمان‌های مشروطه، دوشادوش نمایندگان و عموم مردم، در زمانه‌ای که انجمن‌های مختلف به طور قانونی تشکیل می‌شد، وقتی یکی از نمایندگان مجلس، بلیط انجمن نسوان را در مجلس می‌خواند، این گونه با اجتماع کردن زنان رویارو می‌شوند:

... بنده بلیطی به دست آورده‌ام، می‌خوانم ببینید آیا شرعاً صحیح است یا خیر؟

(بلیط مربوط به انجمن نسوان بود) - این مسئله قابل مذاکره در مجلس نیست و باید به وزارت داخله نوشته شود که قدغن نمایند چنین انجمنی تشکیل نشود. - بلی در این خصوص صحیح نیست صحبت شود و باید بنظمیه گفت که قدغن نمایند.

- اولاً باید معلوم شود که از بدو اسلام تاکنون جمع شدن نسوان در یک جا شرعاً ممنوع بوده یا نه منتهی اسم انجمن چیزی است تازه اصطلاح شده چه ضرر دارد که جمعی از نسوان دور هم جمع شده و از یکدیگر کسب اخلاق حسنه نمایند بلی در صورتی که معلوم شود که از آنها مفسده که راجع بدین و دنیا باشد بروز نماید البته باید جلوگیری شود والا نباید اساساً این مسئله بد باشد.

- این مسئله هم مثل مسئله بعضی از روزنامه‌ها است که وزیر داخله و

● چون قادر نبودند بر

گفت‌وگوهای زنان در این اجتماعات

کنترل و وقوف یابند و از گفت‌های نهان زنان مستوره، در انجمن‌های زنانه، پایه‌های مردسالاری جامعه را در خطر می‌دیدند، آن را جایز نمی‌شمردند.

غیره نمی‌توانند جلوگیری کنند و این راجع به عقیده است باید کاری کرد که او را از میان برداشت.

- هیچ ایراد شرعی از برای این اجتماع نیست و زن‌های اسلام همیشه در همه جا دور هم‌دیگر جمع می‌شدند و می‌شوند و بموجب قانون اساسی هم

ما چون به طبیعت زنهای مملکت خودمان مسبوق هستیم گمان نمی‌کنم که اشخاص با عفت و با عصمت داخل در این کار شوند و گمان می‌کنم اشخاصی که مفسد و مغرض هستند که می‌خواهند بواسطه این اجتماعات بعضی فسادها کنند این است که

بیرون رفته و اجتماع داشته باشند حرفی نیست اما در این اجتماعات بعضی گفتگوها می‌شود چنانچه اشاره شد که ابداً من نمی‌خواهم در مجلس مذاکره و صحبت شود و همین قدر اشاره کافی است.^{۱۲}

از این گفت و گوها به روشنی پیداست که زنان که از هیچ فداکاری و جانسپاری در راه احقاق آرمان‌های مشروطه دریغ نورزیدند، برای برپایی انجمن، که در آن زمان از سوی گروه‌های محلی، فکری و مذهبی و... آزاد بود، با چه اما و اگر و مگرهایی رویارو شدند.

نمایندگان مجلس شورای ملی که همواره از توان راست‌وارانه‌ی زنان برخوردار بودند، اگرچه اصل اجتماع را صحیح می‌دانستند اما اجتماع زنان و نسوان مستوره را نه، چرا که به طبیعت زنان خویش مسبوق بوده و می‌دانستند که از اجتماع آنان معصیت و شر می‌خیزد، گویی اینان، آن زنانی نیستند که پیش از مشروطه در گستره‌های گونه‌گون مبارزه پیروزی آفریدند و چه در مبارزه‌ی مسلحانه، چه در اعتراض و اعتصاب و چه در پرداخت کمین‌ه اندوخته‌شان به بانک ملی، همیار و همکار بودند.

ناسپاسی و فراموشکاری مجلسیان نسبت به زنان، به حدی بود که با آن که نتوانستند برخلاف حکم شرع، اجتماع زنان را با اجازه‌ی شوهرانشان نادرست شمارند اما چون قادر نبودند بر گفت‌وگوهای زنان در این اجتماعات کنترل و وقوف یابند و از گفت‌های نهان زنان مستوره، در انجمن‌های زنانه، پایه‌های مردسالاری جامعه را در خطر می‌دیدند، آن را جایز ندانستند و تشکیل این اجتماعات را همچون مداخله‌ی زنان در امور پلتیکی، معارض تثبیت اقتدار مردانه پنداشته، و آن را مقتضی نشمردند. □

جز این موارد، دیگر زنان در روزنامه‌ی مجلس حضوری عامل و فاعل نیافته‌اند و ساختارهای ذهنی و زبانی مرد محورانه‌ی این بقیه در صفحه ۶۲



هیچ ایرادی وارد نیست وقتی که می‌گوید ایرانی این لفظ شامل مرد و زن هر دو است مادامیکه اجتماعات محل دینی و دنیوی نباشد ضروری ندارد و ممنوع نیست.

- اول بنده عرض کردم که این مسئله اصلاً صحیح نبود در اینجا مذاکره شود حالا که مذاکره شد عرض می‌کنم چه ضرر دارد که زن‌ها دور هم اجتماع نمایند و بگویند منسوجات خارجه نپوشیم و بگویند که باید تحصیل فلان صنعت و فلان خیاطی را بکنیم.

... این اجتماعات مادام که محل آسایش دین و دنیا نباشد ضروری ندارد.

- اصل اجتماع شرعاً ضروری ندارد ولی

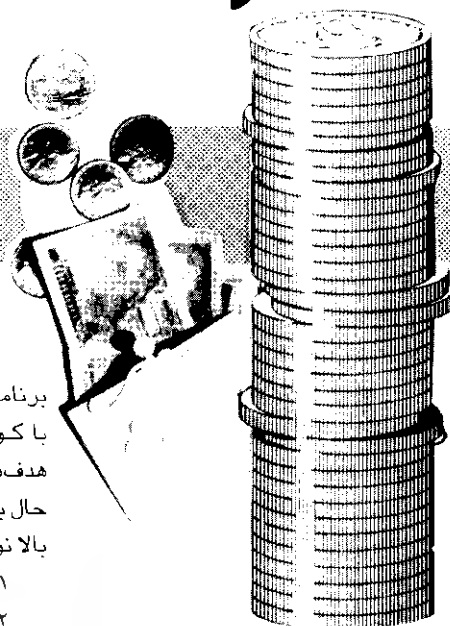
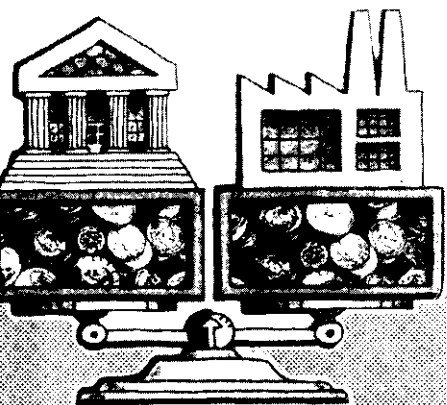
اجتماع می‌نمایند و به این جهت نباید این اجتماعات حاصل شود و باید جلوگیری از فساد آتیه نمود.

- این که می‌گویند زن‌ها نمی‌توانند دور هم جمع شوند خیلی تعجب دارم اما این که در این مجلس نباید مذاکره شود صحیح است و باید این مطلب در روزنامه‌جات نوشته شود، بنده می‌خواستم در این خصوص لایحه نوشته به روزنامه‌ها بدهم و عقیده بنده هم در این است که حالا به اقتضای بعضی مسائل صحیح نیست ولی اصل اجتماع صحیح است.

... در این که نسوان به اذن ازواج خود به‌قانون شرع می‌توانند از خانه

مدیریت خانواده (۲)

نویسنده: عبدالحمید سرورش
مربی و مشاور مدیریت



مراحلی را باید طی کنید؟ با چه کسانی باید ارتباط برقرار کنید؟ چه آگاهی‌هایی را باید به دست آورید؟ چه نیروهایی را به خدمت بگیرید؟ چگونه همکاری این نیروها را جلب کنید؟ چقدر پول لازم دارید؟ از کجا و یا چگونه باید این پول را تهیه کنید؟ این‌ها نمونه‌ی پرسش‌هایی است که هر فرد برای تهیه‌ی برنامه‌ای درست، باید از خود بپرسد و برای تک تک آن‌ها پاسخ‌های مناسب بیابد.

تأمین بودجه

بعضی از هدف‌های عمومی خانواده - که نمونه‌ای از آن‌ها در شماره‌ی پیش گفته شد، مانند خرید خانه و اتومبیل و... - بیش از هر چیز دیگر نیازمند پول هستند. این پول را از کجا باید تهیه کرد؟ پول از دو راه جمع می‌شود: یکی صرفه جویی در هزینه‌ها (پس‌انداز و سرمایه‌گذاری) و دیگری کسب درآمد بیشتر.

صرفه جویی

صرفه جویی یک فرهنگ است و جا دارد که شما به عنوان مدیر داخلی خانواده‌تان این فرهنگ را به وجود آورید و رواج دهید. می‌پرسید چگونه این کار را بکنیم؟ پیش از آغاز هر ماه بودجه‌ای را برای هزینه‌های خانواده تنظیم کنید که در چهارچوب درآمدتان باشد و بکوشید از آن بودجه که به تفکیک برای کالاها و خدمات مورد نیاز خانواده در آن ماه تنظیم کرده‌اید، فراتر نروید. این سخن سعدی را به یاد آورید که **چودخت نیست خرج آهسته‌تر کن**. درآمد شما هرچه باشد، نباید بگذارید مخارجتان از ۹۰ درصد آن بالاتر برود، وگرنه هرگز نمی‌توانید طرح‌های مورد علاقه‌تان را به انجام رسانید. کارشناسان مدیریت، براین باورند که یکی از دلایل موفقیت ژاپنی‌ها فرهنگ صرفه‌جویی و

برنامه‌ریزی دقیق و بسیج همه‌ی امکانات خود با کوشش خستگی‌ناپذیر در راه رسیدن به هدف‌هایتان گام بردارید.

حال باید دید با این هدف‌هایی که برطبق ضوابط بالا نوشته‌اید چه باید کرد:

۱- آن‌ها را بر کاغذ بنویسید

۲- کاغذ را در جایی قرار دهید که روزی

چند بار چشمتان به آن بیفتد.

۳- دست کم روزی دو بار، هدف‌هایتان را مرور کنید.

۴- با مجسم کردن خود در حال رسیدن به هدف‌هایتان به خود تلقین کنید که دستیابی به این هدف‌ها حق طبیعی و مسلم شماست و قصد دارید با تدبیر و تلاش بی‌وقفه‌ی خود تا رسیدن به آن‌ها از پای ننشینید.

۵- هدف‌هایتان را برحسب اهمیتی که دارند، درجه بندی کنید. به مهم‌ترین هدف خود اولویت شماره‌ی یک بدهید.

۶- برای رسیدن به هدف‌های مهم خویش برنامه‌ریزی کنید. این برنامه‌ریزی باید شامل تعیین و تخصیص بودجه نیز باشد.

۷- بنابر برنامه‌ای که طرح‌ریزی کرده‌اید، با جدیت و پشتکار لازم تا رسیدن به هدف بکوشید.

برنامه‌ریزی

برنامه‌ریزی به زبان ساده، یعنی تهیه‌ی طرح و نقشه‌ای که ما را گام به گام از نقطه‌ی اکنون به نقطه‌ی هدف، در سررسید معین در آینده برساند. باتبادل نظر با اعضای خانواده و مشورت با افراد صاحب‌نظر دیگر، آگاهی‌های لازم را برای برنامه‌ریزی‌های خود به دست آورید و دریابید که باید از کجا آغاز کنید؟ چه

در بخش نخست این مقاله گفته شد که مدیریت خانواده یعنی اداره‌ی درست خانواده به گونه‌ای که همه‌ی اعضای آن در کنار یکدیگر احساس آرامش و آسایش کنند و بتوانند استعدادها و قابلیت‌های ذاتی خود را شکوفا کرده، در نهایت به پیشرفت و تعالی جامعه‌ی خود به طور مؤثری کمک کنند.

زنان تحصیلکرده‌ی کشورمان باید با فراگیری اصول و فنون مدیریت و کاربردهای آن، زمام مدیریت خانواده را به دست بگیرند و آن‌گاه با دعوت به مشارکت سایر اعضا و ایجاد همکاری نزدیک و صمیمانه، خانواده‌ی خود را به سوی موفقیت و کامیابی در همه‌ی زمینه‌ها رهبری کنند.

همچنین تأکید شد که اعضای خانواده با کمک و همفکری یکدیگر آرزوها و خواسته‌های خود را به صورت هدف‌های مدیریتی روی کاغذ بیاورند. این هدف‌ها باید تا حد ممکن واضح، دقیق، قابل تجسم، قابل اندازه‌گیری، قابل کنترل و دارای سررسید معین باشد. در این صورت انگیزه‌ی فرد برای رسیدن به چنین هدف‌هایی قوی‌تر خواهد شد.

ضمناً فراموش نشود که هدف‌های شما باید با امکانات و توانایی‌هایتان سازگار و متناسب باشد و شما واقعاً خود را شایسته و مستحق رسیدن به آن‌ها بدانید و حاضر باشید با



بیشتر باشد و مشتری حاضر شود آن را بپردازد، تجارت پرسودتر است. اول باید دید مردم دور و بر شما واقعاً به چه کارها یا خدماتی نیاز دارند و حاضرند پول خوبی برای خرید آن بدهند. بعد تحقیق کنید که اقلام مورد نیاز در کجا فروانتر و ارزانتر پیدا می‌شود، و آن‌گاه با احتیاط لازم دست به کار و واسطه‌ی خیر شوید. این نوع تجارت اگر با انصاف و مردم‌داری توأم و از احتکار و دغلکاری به دور باشد، کسب حلال و پرسودی‌ست و می‌تواند بودجه‌ی مورد نیاز هدف‌های پول‌خواه شما را به خوبی تأمین کند. اگر خواهان آگاهی‌های بیشتر در زمینه‌ی پول‌سازی و کسب درآمد مشروع هستید، خواندن سه کتاب زیر را به شما توصیه می‌کنم:

- ۱ - قانون توانگری، نوشته کاترین پاندر، ترجمه گیتی خوشدل.
 - ۲ - ثروتمندترین مرد بابل، نوشته جرج کلانسن، ترجمه مهدی مجردزاده کرمانی.
 - ۳ - دارندگی، نوشته جان را جروپیترمک ویلیامز، ترجمه مهدی مجردزاده کرمانی
- در پایان می‌خواهم لطیفه‌ای برایتان بگویم: می‌گویند پس از فوت کارل مارکس، نویسنده‌ی معروف کتاب سرمایه خبرنگاری با همسر او مصاحبه می‌کند. خانم مارکس در این مصاحبه گفته بود «ای کاش کارل عزیزم به جای این همه قلم‌فروسی دربار‌های سرمایه، مقداری سرمایه‌ی واقعی برایم به ارث گذاشته بود که تا این حد دچار فقر و زحمت نباشم!»

در شمار‌های بعدی درباره‌ی مدیریت زمان یعنی استفاده‌ی صحیح از وقت برای موفقیت بیشتر در کار و زندگی برایتان سخن خواهم گفت. □

شرایط امروزی پولساز نیستند، بکوشید هنرهای قدیمی خود را به روز آورید و هنرهای پولساز جدید را یاد بگیرید و با عرضه‌ی آن‌ها درآمد کسب کنید. برای نمونه اگر ماشین‌نویسی می‌دانید ولی می‌بینید که در بیشتر آگهی‌های استخدام، ماشین‌نویس‌های آشنا با کامپیوتر می‌خواهند، بهتر است به دنبال فراگرفتن کار با کامپیوتر باشید. امروزه بیشتر کارها با کمک کامپیوتر انجام می‌شود و هر کس کمی کامپیوتر بداند زودتر از سایرین کار پیدا می‌کند و درآمد بیشتری به دست می‌آورد.

مدیر موفق باید به استقبال آینده بی‌رود و سایر اعضای خانواده‌اش را نیز برای زندگی بهتر در آینده آماده سازد. توجه کنید که آنچه امروز هستید نتیجه‌ی کار گذشته شماست و تغییر چندان هم نمی‌توانید در آن بدهید، ولی می‌توانید با مدیریت صحیح و حسن تدبیر و تلاش امروزتان فردای بسیار بهتری را برای خود و خانواده‌تان تدارک ببینید. معنی مدیریت همین است.

تجارت چیست؟

تجارت عبارت است از خریدن جنس از جایی به قیمت ارزان‌تر و فروش آن در جایی دیگر به قیمت گران‌تر، و صد البته هرچه این تفاوت قیمت

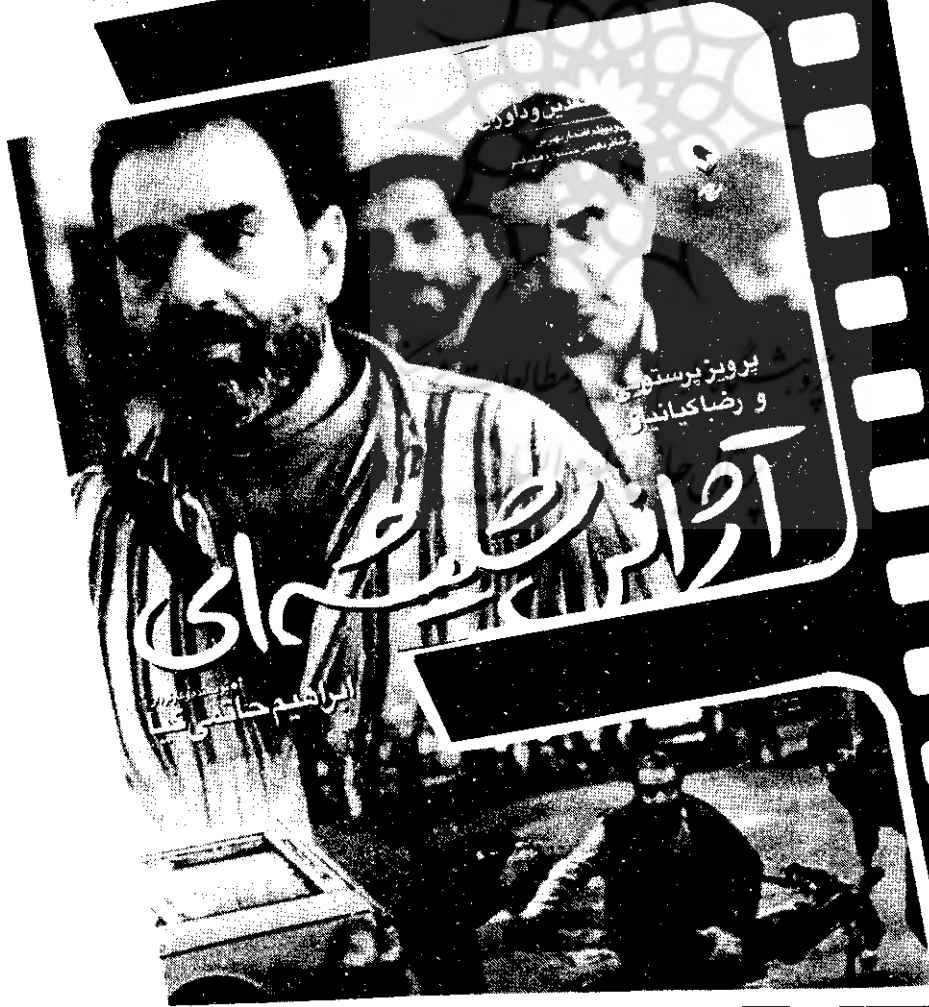
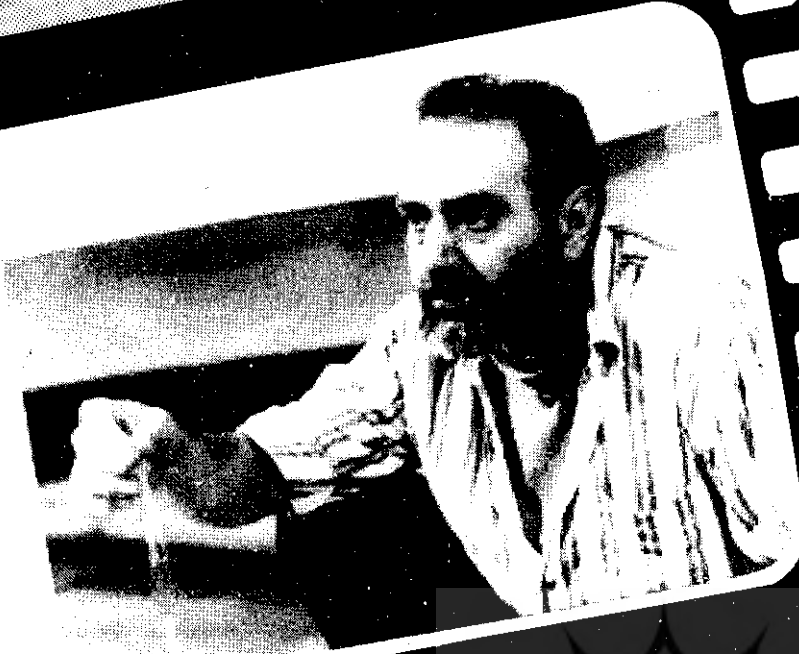
پس‌انداز آن‌هاست، به طوری که فقیرترین خانواده‌ی ژاپنی نیز دست کم ۱۵ درصد از درآمد ماهانه‌ی خود را به طور منظم پس‌انداز و سرمایه‌گذاری می‌کنند. این فرهنگ را خانواده‌های ژاپنی نسل اندر نسل در فرزندانشان ایجاد کرده و رواج داده‌اند. بیشتر هزینه‌هایی که خانواده‌های ایرانی دارند، واقعاً لازم و ضروری نیست و غالباً تجملی و زاید و برای چشم و هم‌چشمی کردن با دیگران است. منظورم از دیگران به طور مشخص فامیل و همسایه‌ها و دوستانی هستند که درآمدشان از ما بیشتر است و طبیعتاً از عهده‌ی هزینه‌های بیشتری نیز بر می‌آیند.

درآمد بیشتر

طبیعی است که اگر هدف‌های ما به‌طور جدی و کلان نیازمند پول باشند، باید این پول را از جایی به‌دست آورد. شما به‌عنوان مدیر داخلی خانواده باید تحقیق کنید که از چه راه‌هایی می‌توانید این پول را به‌چنگ آورید. چه هنرهایی را در خانواده سراغ دارید که با عرضه‌ی آن‌ها به جامعه، بتوانید درآمد بیشتری کسب کنید. شاعر می‌گوید:

بود مرد هنرور را هر انگشت
کلیدی، بهر قفل رزق در مشت
از آن دستی که ناید هیچ کاری
بود بدتن عجب بیهوده باری
اگر هنر خاصی ندارید یا هنرهایتان در

سزای آژانس، یا در واقع صادر کنندگان بلیط، همه اهل گریستن و تضرع و همه بی علاقه به چاره اندیشی و اندیشه‌اند.



آژانس‌های

ایران هم حاشیه‌ها را

پرویز پرستویی
و رضا کیانیان

کاش زخان را از آژانس بیرون می‌افزایند...

نگاهی به حضور زن در فیلم آژانس شیشه‌ای

- فاطمه در صحنه‌های پایانی فیلم، با فرستادن چغیه و پلاک حاج کاظم، رفتار و کردار او را بی‌چون و چرا و درست تأیید می‌کند.
- در آژانس، تنها سه زن هستند که می‌کوشند با واقعیت ملموس درگیر شوند و به جای ایستادن و گریستن و تضرع کردن به راه‌حل‌های دیگر می‌اندیشند.

نویسنده: امید بنگدار



آژانس شیشه‌ای بدون تردید فیلم مردانه‌ای است. و فیلم از شاخص‌ها و ویژگی‌های تشکیل‌دهنده‌ی فضاهای مردانه سرشار است. این خصوصیت را نه می‌توان ستود و نه نکوهید؛ چراکه داستان و روند آن از دید نویسنده و کارگردان چنین فضایی را طلب می‌کرده و با چنین فضایی نوشته، ساخته و پرداخته شده است. اما آنچه شایان تحلیل و بررسی است نوع نگاه فیلمساز به هویت زن و موشکافی شخصیت زنان فیلم - اگرچه در پس زمینه‌های آن - است.

فیلم آژانس شیشه‌ای با نریشن نسبتاً طولانی از حاج کاظم آغاز می‌شود که برای فاطمه جان، همسرش، نامه می‌نویسد. در سطور این نامه که همه‌ی کلمات آن نشانگر صداقت، محبت و وفاداری است، ما با حاج کاظم همذات‌پنداری کرده و صمیمیت او را نسبت به همسر و خانواده‌اش می‌ستاییم.

با نگاهی دوباره باید ببینیم که متن این نامه از فاطمه چه آگاهی به ما می‌دهد؟ کمی که عمیق‌تر شویم بی می‌بریم که نوشتن نامه به همسر، صرف شناساندن شخصیت حاج کاظم به تماشایی بوده است ولی از شخصیت خود زن و احتمالاً تأثیر و تأثرهای او خبری نیست. یا اگر هست باز هم در خدمت پرداختن پیکره‌ی شخصیت حاج کاظم است. این نگاه چیره‌ی مرد مدارانه در سایر بخش‌های فیلم نیز دیده می‌شود. در صحنه‌ای که عباس با همسرش در خانه‌ی حاج کاظم مشاجره می‌کنند، فاطمه، حاج کاظم را فرا می‌خواند و اظهار درماندگی می‌کند، حال آن که ما در جامعه، نمونه‌های بسیاری از افشار گوناگون زنان را می‌شناسیم که هنگام دعوائی فامیل یا همسایه‌ها با محبت و دلسوزی و با هوش و درایت زنانه‌ی خود به سادگی می‌توانند دعوا را فیصله دهند، چون در فرهنگ ما از اساس حفظ زندگی خانوادگی کاری ثواب شمرده می‌شود.

فاطمه در صحنه‌های پایانی فیلم با فرستادن چغیه و پلاک حاج کاظم، رفتار و کردار او را بی‌چون و چرا و در بست تأیید می‌کند و الگوی کاملی از وفاداری و صداقت با دید کاملاً سنتی و مردسالار ارائه می‌کند.

همسر عباس، زنی جوان و شهرستانی است که به همسرش علاقه‌ی فراوانی دارد، اما زود

جوش می‌آورد و وقتی بحث انتخاب منطق و احساس مطرح می‌شود، او بی‌تردید از منطق چشم می‌پوشد، دعوا راه می‌اندازد، گریه می‌کند و از ترفندهایی که نمایشگر ضعف‌های زنانه برای جلب محبت و توجه مردان است، سود می‌جوید... به خاطر بی‌آبرویی رفتار او را هنگام ملاقاتش با عباس از پشت نرده‌های کرکره‌ی آژانس. و اما زنان دیگر آژانس شیشه‌ای...

خانم بلندقامتی که به همراه یک آقا در دفتر رئیس آژانس، به طمع خرید دو بلیط باقی مانده، در انتظار نشسته‌اند. او در آغاز درگیری، همسرش را رها می‌کند و می‌گریزد، کمی جلوتر می‌بینیم که مرد در گفتگویی تلفنی می‌گوید: «زن فرار کرد...» آیا این زن همسر او نبوده و فقط نوع خاصی از رابطه میان آن دو وجود داشته، یا این گفته نشان‌دهنده‌ی زن کوچک شماری مرد است؟ رفتن و در رفتن زن، بیانگر نوعی بی‌مسئولیتی و دم‌غنیمت شماری است و همان قدر دور از منطق و ادراک و تعقل است که ماندن زن حاجی، وقتی که قرار می‌شود خانم‌ها را از آژانس بیرون بفرستند.

زن حاجی با گریستن به بودن با حاج آقا اصرار می‌ورزد. این تصاویر چیزی بیش از وفاداری یعنی عدم استقلال، ضعف نیاز زن به تکیه گاه را نشان می‌دهد. اگرچه تلاش زن حاجی برای آزاد کردن همسرش قابل احترام است، اما نوع واکنش او برای همراه شدن با همسرش و چگونگی درخواست او به گونه‌ای کارگردانی شده که می‌فهماند زن حتا در بحرانی‌ترین لحظات زندگی نیز نمی‌تواند به تنهایی از پس مشکلات برآید و اگر به تنهایی آزاد شود، نمی‌داند با آرادیش چه باید بکند.

در آژانس، تنها سه زن هستند که می‌کوشند با واقعیت ملموس درگیر شوند و به جای ایستادن و گریستن و تضرع کردن به راه‌حل‌های دیگری می‌اندیشند. یکی زنی ست مقیم خارج از کشور؛ او به‌طور مستقیم با حاج کاظم وارد بحث می‌شود و مانند دیگران در گوش عباس التماس نمی‌کند. شروع صحبت او، آغازی منطقی برای گفتگو است. او با تشریح موقعیت خودش و این که امثال حاج کاظم را نمی‌شناسد، وضعیت خودش را چه به عنوان فرد و چه در این ماجرا، برای حاج کاظم شرح می‌دهد، اما تاپی می‌برد که توانسته توجه حاج کاظم را تا حدودی به مسئله جلب کند، فوراً به او پیشنهاد کمک مالی می‌کند و خشم حاج کاظم را برمی‌انگیزد. حال آن که با شناختی که از شخصیت حاج کاظم تا آن لحظه

از فیلم به دست آمده، می‌توان حدس زد که اگر این بحث با روال منطقی پیش می‌رفت، می‌توانست نتیجه‌بخش باشد.

نفر دیگر زنی است که متأسفانه روند بحث او از آغاز، دور از منطق است. او زنی است که با پرخاش به عباس و حاج کاظم می‌گوید در قبال جنگیدن‌شان از صدها مزیای استفاده کرده و می‌کنند و با زبانی تند به آن‌ها توهین می‌کند.

این صحنه بیش از صحنه‌های دیگر، عباس را مظلوم و حاج کاظم را محق نشان می‌دهد و ابزاری که برای شکل گرفتن این احساس دراماتیک به کار گرفته شده، زنی است همراه با تهمت‌های ناروایی که به زبان می‌راند. البته در جامعه‌ی ما بی‌تردید چنین افرادی با چنین نگرشی وجود دارند اما در فیلمی که از اکثریت قریب به اتفاق زنان، عنصر درایت گرفته شده، گذاشتن این گفته در دهان زن، بیننده را به تعبیر ضد زن بودن فضای فیلم هدایت می‌کند.

سومین زنی که با حاج کاظم رودر رو می‌شود، دختر دانشجوی شهرستانی است و اگر تعبیر منتقدان را از آژانس درست یا قریب به واقع تلقی کنیم، در جامعه‌ی نابسامان امروز این کشور (که همان آژانس است) او نماینده‌ی قشر جوان اهل دانش و اندیشه است. او در آغاز از رفتار حاج کاظم برمی‌افروزد و می‌خواهد از حق خود دفاع کند، اگرچه او هم از دسته‌ی همان زنان زودخشم و کم‌توانی است که پیش از اندیشیدن، سخن می‌گویند. خشم او در آغاز به خاطر نگرانی و دفاع از وضعیت خویش است، اما کم‌کم با پیش رفتن ماجرا به عنوان تماشاگر با آن درگیر می‌شود. اما درگیر نه به معنی فهم موقعیت طرف مقابل یا سعی در فهم آن، بلکه به منزله‌ی استفاده از طرف مقابل به عنوان سوژه‌ای برای پایان‌نامه‌ی تحصیلی‌اش. او در واقع در هیچ یک از موقعیت‌های مختلف، تلاشی برای بحث منطقی با حاج کاظم یا عباس نمی‌کند بلکه در ابتدا با آن‌ها مشاجره می‌کند و بعد در صحنه‌های خروج زنان از آژانس می‌گوید، می‌خواهد بماند چون برای پایان‌نامه‌اش... و در واقع آنچه برای او هیچ وقت اهمیت نداشته، شرایط طرف مقابل است.

دختران آژانس یا در واقع صادرکنندگان بلیط، همه اهل گریستن و تضرع و همه بی‌علاقه به چاره‌اندیشی و اندیشه‌اند. ای کاش از همان آغاز فیلم، زنان را از آژانس بیرون می‌انداختند...

آژانس شیشه‌ای بدون تردید فیلم مردانه‌ای است با دید چیره‌ی مردسالارانه. ■

پدیده قرن بیستم!!!؟

حافظه برتر

حافظه برتر

چرا همگان لایحه را جمهوری محدودی نیدانند؟

به هدف زده ایم، اگر مقصود دانشگاه تا رتبه اول تا کلاس درس است!

دیگر نیاز به خواندن کتاب درسی نیست!!! چرا؟ پدیده سال 1998

آیا کنکور در پیش دارید؟ آیا مایلید تمام فرمو...
 سده آموزش زبان برای مسافرت به...
 بیاموزید! برای موفقیت در تحصیل دیگر...

پدیده شگفتی ساز سیستم یادگیری در قرن بیستم!!!
 دشوار است را به سهولت فراگیرید برای موفقیت در تح...
 صورت اجباری در روش تدریس مدارس کشورهای انگلیس...
 شامل: **عبه یادگیری لایتر + نوار کاست راهنا + کتابه راهنا + ۲۰۰۰ عدد فلیش کارتی فقط کافیست مبلغ ۲۱۵۰ تومان** توسط پست مالی به آدرس: تهران -
 صندوق پستی ۱۳۳-۱۳۳۴۵ به نام دانش بویا وارپوز و انتقال دهید خواه را به نشانی فوق با پست سفارشی ارسال
 دارید. اگر سوال یا مشکلی دارید حتماً با ما تماس بگیرید ۸۸۲۶۶۸۶ و ۰۹۱۱-۲۲۴۸۷۶۱ صبح الی بعد از ظهر

حلاقه‌مندان به حرفه ضایطی توجه کنید!!!

از آنجا که این حرفه یک ضرورت است برای بانوان: **جدیدترین کتابچه آموزش خیاطی منتشر شده.** در این کتابچه، آموزش ساده و دقیق انواع
 مختلف دامن: بلوز، شلوار و... را به راحتی فرا خواهید گرفت. با روشی فوق العاده جدید و آسان - بدون الگو و بسیار ساده تر و مؤثر تر از آنچه فکر
 می‌کنید. در دو بخش مبنی و پیشرفته (هتی کسانی که هیچگونه آشنایی با این حرفه ندارند) قیمت هر کتابچه ۱۵۰۰ تومان.
 توجه ویژه: متقاضیانی که مایل به خرید هر دو جزوه می‌باشند فقط کافیست مبلغ ۲۲۰۰ تومان از طریق پست مالی به
 آدرس فوق ارسال نمایند «تهران تمویل درب منزل یا محل کار شما فقط ۴۸ ساعت»

آموزشگاه کامپیوتر نیک نفس

آیا می‌دانید تا دو سال دیگر یعنی تا سال ۲۰۰۰ اگر شما با هر نوع مدرک و تخصصی با کامپیوتر آشنا نباشید بیسواد محسوب می‌شوید؟!!

فقط با ۲۵۰۰ تومان برای هر یک از رشته‌های اپراتوری شامل:

- ۱- مبانی کامپیوتر
- ۲- DOS مقدماتی
- ۳- پیشرفته DOS
- ۴- ویرایشگر EDIT
- ۵- PCTOOLS
- ۶- برنامه NC
- ۷- ویروس‌یابی با TOOLKIT
- ۸- ویروس‌یابی با MSAV
- ۹- عیب‌یابی سیستم یا NU
- ۱۰- زبان تخصصی
- ۱۱- تایپ WORD
- ۱۲- تایپ PE2

* با تضمین صد در صد استخدام
با مدرک رسمی و بین‌المللی از سازمان فنی و حرفه‌ای
وزارت کار و امور اجتماعی

فقط با ۴۰۰۰ تومان

- ۱- حروفچینی زرنگار
- ۲- برنامه ویندوز 3.1

فقط با ۳۵۰۰ تومان

- ۱- الگوریتم و فلوچارت
- ۲- برنامه QBASIC
- ۳- حسابداری کامپیوتری

فقط با ۶۰۰۰ تومان

- ۱- اتوکد مقدماتی
- ۲- اتوکد پیشرفته
- ۳- تایپ تندزنی
- ۴- طراحی با Bunner

فقط با ۵۰۰۰ تومان

- ۱- QBasic پیشرفته
- ۲- Foxpro مقدماتی
- ۳- Foxpro پیشرفته
- ۴- پاسکال Paskal

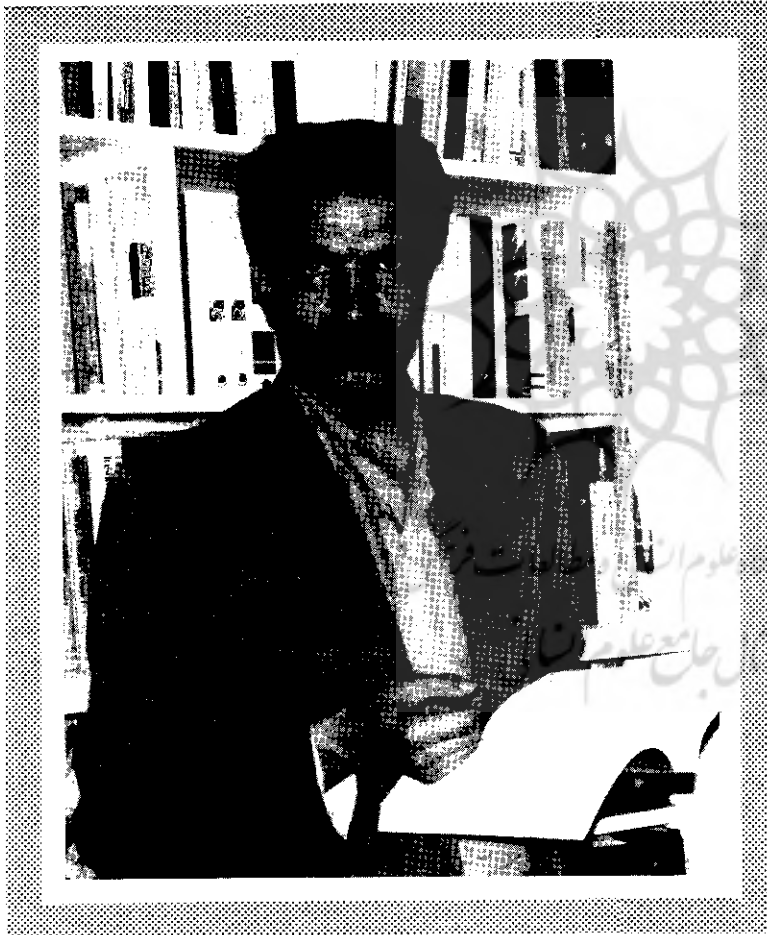
تفصیفات ویژه پاییز (ویژه فوهران)

آدرس: سی متری نارمک - خیابان شهید آیت - پایین‌تر از چهارراه تلفنخانه - جنبش کوچه هشتم شرقی - شماره ۱۲۵

۷۹۹۶۴۳
۷۰۵۶۱۹

■ جایگاه مدیریت شایستگی یا جنسیت؟

● در بسیاری از جوامع،
خشونت و پرخاشگری را
حق قانونی پسر می دانند
ولی از دختر می خواهند،
آرام باشد.



با وجود این که مدیریت زنان در سازمان‌ها و مراکز مختلف، دستاورد خوبی به همراه داشته است ولی تمایل عمومی در همه‌ی سازمان‌ها به برگزیدن مدیر مرد معطوف است. در این میان آنچه بیش از شایستگی و توانمندی مورد توجه قرار می‌گیرد، جنسیت است. برای دستیابی به علل و عوامل این گرایش و مشکلات زنان مدیر، با دکتر محمود ساعتچی عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبایی گفت و گویی ترتیب دادیم که می‌خوانید:

● وجود تفاوت میان زن و مرد به معنای برتری یکی بر دیگری نیست.

● شرایط اجتماعی و آموزشی، می‌تواند تفاوت‌های موجود، میان زنان و مردان را تضعیف یا تشدید کند.

حقوق زنان: یکی از مشکلات مدیریت زنان را تفاوت در توانایی‌های زنان و مردان برمی‌شمارند، نظر شما چیست؟
- علل و عوامل تفاوت‌های موجود میان زنان و مردان را می‌توان به تورات و محیط مربوط دانست. جامعه‌شناسان محیط را عامل اصلی تفاوت‌های موجود میان زن و مرد می‌دانند و روان‌شناسان هر دو عامل توارث و محیط را

● مدیریت یعنی توانایی هماهنگی فعالیت‌های افراد گروه، در جهت تحقق و دستیابی به هدف‌های مشترک.

زن‌هاست.

علائق دینی، اجتماعی و زیبایی‌شناسی زن‌ها از مردها بیشتر است؛ زن‌ها به مسائل اخلاقی و مردها به مسائل سیاسی علاقه‌ی بیشتری نشان می‌دهند.

دختران جوان، بیشتر از پسران جوان به مراقبت از افراد کوچک‌تر از خود علاقه‌مند هستند، آن‌ها را نوازش می‌کنند و به رفع مشکلات آنان می‌پردازند... باید دانست که وجود تفاوت میان زن و مرد به معنای برتری یکی بر دیگری نیست.^۱

● **حقوق زنان: از پیشینه‌ی حضور زنان در صحنه‌ی اشتغال بگوئید.**

- در جزوه‌ی نیروی کار زن که در سال ۱۹۵۷ به وسیله‌ی انجمن ملی نیروی انسانی، در نیویورک و به وسیله‌ی دانشگاه کلمبیا به چاپ رسیده، گفته شده است که، «تقریباً یک سوم از حقوق بگیران آمریکا زن هستند و از این شمار، گروهی کارگر، گروهی کارمند، آموزگار، دبیر، پزشک، استاد دانشگاه، مدیر و... هستند. افزونی زنان کارگر، اعم از مجرد یا متأهل، تحصیل کرده یا کم‌سواد، در کارخانه‌ها و دستگاه‌های اداری، تسهیلاتی را فراهم آورده است.

بررسی‌ها نشان داده است که زنان مسن پس از آن‌که مسئولیت خانوادگی آنان کمتر شد و فرزندان آن‌ها به سن رشد رسیدند، به کار در کارخانه‌ها بیشتر رغبت نشان داده‌اند. شمار زنان شاغل در کارخانه‌های آمریکا و اروپا در سال ۱۹۵۷ حدود ۵۰ درصد، بیشتر از پیش از جنگ جهانی دوم بوده و نیز پیش‌بینی شده است که در سال ۱۹۷۵ این شمار، به ۹۰ میلیون نفر برسد.»

زنان از روزگار کهن در سرنواخت کشورها و تمدن عصر خود سهم قابل توجهی داشته‌اند و شایستگی آنان به اندازه‌ای بوده است که حتی به مقام سلطنت و نیابت سلطنت نیز برگزیده می‌شده‌اند.

از نیروی کار زنان در مواقع مختلف استفاده شده و آنان پا به پای مردان و درصد

و مردان را تضعیف یا تشدید کند. برای مثال، پژوهش‌های زیست‌شناسی نشان داده‌اند که جنس‌نر به دلیل وجود هورمون‌های آندروژن در خون و تمایز مغز، از جنس ماده پرخاشک‌تر است. از سوی دیگر، رفتار دیگران می‌تواند این نوع تمایل یا ویژگی شخصیتی را کمتر یا بیشتر کند. برای مثال، در بسیاری از جوامع، خشونت و پرخاشگری را حق قانونی پسر می‌دانند ولی از دختر می‌خواهند که آرام باشد. به پسر اجازه داده می‌شود که تفنگ بازی کند، اما به دختر اجازه‌ی چنین کاری داده نمی‌شود...

به طور کلی می‌توان گفت که میان زن و مرد، تفاوت‌های اساسی وجود دارد و آداب و رسوم، آموزش و پرورش و انتظارهای جامعه می‌تواند این تفاوت‌ها را تشدید یا تعدیل کند.

به دلیل وجود تفاوت، میان زنان و مردان، تعلیم و تربیت نیز باید متناسب با زنان و مردان ارائه شود. در ارائه‌ی هر نوع فرصت آموزشی به زنان و مردان و نیز شناخت مشکلات زنان در مدیریت و رهبری باید دانست که: «دختر و پسرها از نظر قد و وزن با هم تفاوت‌هایی دارند، پسر از نظر رشد قد و وزن از آغاز تولد تا حدود ۱۱ و ۱۲ سالگی نسبت به دخترها سرعت بیشتری دارند، ولی از آن به بعد تا پایان دوره‌ی ۱۵ و ۱۶ سالگی دخترها جلو می‌افتند؛ از نظر رشد دستگاه‌های بدن، استخوانی شدن، دندان درآوردن و به طور کلی اعمال و رفتار، همیشه دخترها جلوتر هستند؛ زن‌ها از نظر شنوایی قوی‌تر از مردها هستند، زن‌ها نسبت به الگوهای شنوایی و مردها به الگوهای بینایی حساسیت نشان می‌دهند. در سنین بالا، ۲۵ درصد از زن‌ها و در برابر، ۴۵ درصد از مردها به سمعک نیاز دارند؛ در عین حال، ۴۵ درصد از زن‌ها و ۲۵ درصد از مردها در سنین بالا به عینک نیازمندند.

دخترها در آزمون‌های گفتاری بیشتر موفق هستند و پسرها در زمینه‌های عملی موفق‌ترند؛ دخترها از نظر سیالی گفتاری از پسرها بهترند اما ادراک گفتاری مردها بهتر از

● با استفاده از فن آوری مدرن و به کارگیری آدمک‌های مصنوعی و رایانه‌ها مشاغل تقریباً به گونه‌ای تغییر یافته است که نیاز به نیروی بدنی ویژه‌ای ندارد.

لازم و ملزوم یکدیگر برمی‌شمارند. اما نتایج بررسی‌ها، روان‌شناسان را به این باور رسانده است که اهمیت نسبی هر یک از این دو عامل، در ارتباط با شکل‌گیری ابعاد مختلف شخصیت آدمی، یکسان نیست. برای مثال، اهمیت نسبی توارث در هوش بیش از محیط و اهمیت نسبی محیط در خلق و خوی بیش از وراثت است.

زن و مرد از همان آغاز و حتا از لحظه‌ی انعقاد نطفه، با یکدیگر تفاوت دارند. به عبارت دیگر، مرد محصول ترکیب کروموزوم X و Y و زن محصول ترکیب دو کروموزوم X و X است و نیز می‌دانیم که زن‌های موجود در کروموزوم Y غیر از زن‌هایی‌ست که در کروموزوم X وجود دارد. بررسی‌های آماری نشان می‌دهد که در سراسر دنیا، شمار نطفه‌های پسر به مراتب بیشتر از شمار نطفه‌های دختر است. در برابر هر ۱۰۰ دختر، تقریباً ۱۰۶ پسر به دنیا می‌آید و میزان مرگ و میر نیز میان زنان و مردان متفاوت است.

در مجموع می‌توان گفت جنس مرد آسیب پذیرتر از جنس ماده است. بعضی از بیماری‌ها، نظیر لخته شدن خون در عروق، سکت‌های قلبی، هموفیلی و نظایر آن بیشتر در میان مردان دیده می‌شود و شمار افراد مبتلا به لکنج زبان و کورنگی نیز در میان مردان بیشتر از زنان است.

جای تردیدی نیست که اجتماع و آثار رفتاری دیگران، می‌تواند تفاوت‌های موجود، میان زنان



نیروی مبارزان و آزادی خواهان جنگیده‌اند و گاه در پشت جبهه‌ها به پرستاری از مجروحان جنگی پرداخته‌اند.

در جوامع مختلف زنان در راهنمایی مردم و تغییر رفتارهای جمعی از نادانی به حقیقت‌بینی بسیار مؤثر بوده‌اند.

تاریخ نگاران نمونه‌های دیگری این قبیل زنان را زنان عالی‌قدر صدر اسلام می‌دانند که با رشادت و جانبازی خود، هادیان طریقت را از یوغ اسارت‌رهای بخشیده و با خطابه‌های دلنشین و مؤثر خود جهانی را مرهون معنویت خود ساخته‌اند.^۲

پیش از جنگ جهانی دوم، صاحبان صنایع در غرب، استخدام زنان کارگر را خوش یمن نمی‌دانستند و حتا در مشاغلی که در محدوده‌ی تخصصی زنان بود، از کارگران مرد استفاده می‌کردند. اما وقوع جنگ جهانی، به زنان فرصت داد که به جرگه‌ی حقوق بگیران درآیند و حتا مسئولیت کارهای سنگین را نیز پذیرا شوند، در این شرایط کارفرمایان نیز ناگزیر شدند، مشاغلی را که لازمه‌ی تصدی آن تجربه و مهارت کافی بود، به آنان واگذار کنند.

این روند همچنان ادامه داشت تا کار به جایی رسید که در سال ۱۹۴۴، تقریباً ۴۰ هزار تن از مجموع یک‌صد هزار نفر، دستمزدبگیران کارخانه‌ی عظیم فولادسازی را زنان تشکیل دادند.

از این شمار، ۱۵ هزار نفر آنان به کارهای دفتری و ۲۵ هزار نیز به کار در کارخانه‌های اسلحه‌سازی مشغول بوده‌اند. این زنان همان افرادی بوده‌اند که پیش از این به کارهایی همچون خانه‌داری، آموزگاری و فروشنده‌گری

اشتغال داشته‌اند. به هر حال، در گستره‌ی پرتلاطم زندگی قرن بیستم، زنان نیز مجبور شدند پایه پای مردان و با مشارکت آنان بار سنگین وظایف و مسئولیت‌های اجتماعی و اداری را به دوش بگیرند.

اینک وظیفه‌ی مردان است که از آنان به شیوه‌های منطقی قدردانی کنند و وسایل، تجهیزات و شرایط لازم را برای عرضه‌ی قابلیت‌های آنان فراهم آورند.^۳

با افزایش سطح دانش و گسترش رشد معنوی و عاطفی، زنان بیش از پیش نسبت به زندگی خانوادگی و کمک به شوهران خود و تربیت فرزندانشان مقید شده‌اند. اما دگرگونی‌های اقتصادی جهان و انقلاب اجتماعی که در یک تا دو قرن گذشته در آمریکا و کشورهای اروپایی و نیز در سال‌های اخیر در کشور ما به وقوع پیوسته، زنان را اادار ساخت که از محیط خانه و زندگی پا را فراتر گذارده و چون شوهران خود به پژوهش‌های علمی روی آورند.

هجوم زنان به کارهای اجتماعی در رشد صنایع نیز اثر قابل توجهی داشته است. در غرب، کارخانه‌های لباس دوزی، لوازم آرایش و نیز مدیریت مجله‌ها و روزنامه‌های بسیاری را زنان به دست گرفتند و در مواردی نیز زنان با انجام کارهای سنگین و سخت، مانند راندن کامیون، تراکتور و کار در کارخانه‌های اسلحه‌سازی با مردان به رقابت پرداختند.

این دگرگونی‌ها باعث شد، توجه روان‌شناسان و جامعه‌شناسان به کار زنان معطوف شود.^۴

در غرب، رشد اجتماعی و اقتصادی زنان از

هشت تا نه دهه‌ی پیش آغاز شده است. زنانی که به کارهای دستی اشتغال داشتند، ناگزیر شدند دامنه‌ی فعالیت خود را گسترش دهند و بر حجم آن بیفزایند.

شمار زنانی که به کارهای کشاورزی اشتغال داشتند نیز به دو برابر افزایش پیدا کرد. یافته‌های پژوهشی نشان داده است که هر چند یکی از دلایل علاقه‌ی زنان به اشتغال در بیرون از محیط خانواده، هزینه‌ی سنگین زندگی بوده است، اما ۷۴ درصد از زنان مورد بررسی، گفته‌اند که حتا اگر پول هنگفتی نیز به آنان به ارث برسد، باز هم به کار بیرون علاقه‌مند هستند.

در چند دهه‌ی اخیر، علاقه‌ی زنان در غرب نسبت به کسب استقلال و هجوم آنان به بازار کار باعث شد، درصد طلاق و جدایی میان زن و مرد افزایش یابد و در نتیجه با رها شدن فرزندان در کوچه و خیابان‌ها، بر میزان جرم و جنایت نیز افزوده شود.^۵

◀ **حقوق زنان: زنان را در نقش مدیریت چگونه ارزیابی می‌کنید؟**

- در چند دهه‌ی گذشته، در غرب علاقه‌ی بسیاری نسبت به تصدی مسئولیت‌های سرپرستی به وسیله‌ی زنان به وجود آمده است. اما به دلیل سرعت تغییرات اجتماعی، لازم است پژوهش‌های نوتری انجام گیرد و نتایج حاصل از پژوهش‌های گذشته، درباره‌ی زنان مدیر و رهبر، با نتایج پژوهش‌های پیشین مقایسه شود.

یاس^۶ (۱۹۹۰) در تحلیل جامع خود و با توجه خاص نسبت به ابعاد گوناگون رهبران زن، به این نتیجه رسیده است که «با وجود مشکلاتی

● داده‌های آماری نشان می‌دهد که درصد زنانی که به عنوان سرپرست، مدیر میانی و به ویژه مدیر عالی به کار مشغولند، بسیار کم‌تر از مردان است.

که به دلیل نوع اجتماعی شدن، تصورات قالبی که در باره‌ی تصدی جایگاه رهبری و مدیریت توسط زنان وجود دارد، با گذشت زمان، زنان در این راه پیشرفت‌هایی داشته‌اند... هر چند هم لازمه‌ی مدیریت اثر بخش، برخوردار بودن از ویژگی‌هایی است که با نریزگی مرتبط است، اما عوامل قابل کنترل دیگری نیز برای رهبری و مدیریت شناخته شده است که ربط چندانی با جنسیت رهبران و مدیران موفق ندارد.»

هر چند کار اساسی باس، خلاصه کردن ادبیات موجود در زمینه‌ی مدیریت و رهبری زنان بوده است، اما وی در این باره جمله‌ای گفته که اشاره به آن ضروری است. به باور او «با وجود مشکلات و موانعی که برای زنان در مسیر حرکت به سوی تصدی جایگاه‌های مدیریت وجود دارد... اهمیت این جمله در آن است که نشان می‌دهد، حتی در کشورهای غربی که زنان توانسته‌اند بسیاری از موانع موجود، برای ایفای نقش مدیریت و رهبری را در سازمان‌های گوناگون از پیش پای خود بردارند و حتی در این دوره از تاریخ خود و در سال‌های پایانی قرن بیستم و پس از تلاش‌های بسیار جنبش‌های زنان، هنوز برای رقابت با مردان در زمینه‌ی اشتغال جایگاه مدیریت، با موانع و مشکلاتی روبه‌رو هستند.

برای نمونه، هر چند براساس آمارهای ارائه

شده از سوی وزارت کار آمریکا، اعلام شده است که در دهه‌ی ۱۹۹۰ زنان در حدود ۴۰ درصد از شغل‌های مدیریتی را به خود اختصاص داده‌اند، اما شمار اندکی از آنان توانسته‌اند، مدیریت و رهبری شرکت‌ها و سازمان‌های بزرگ آمریکایی را عهده‌دار شوند. براساس گزارش مجله‌ی فورچون^۷ که به تازگی انتشار یافته است، از میان ۴۰۰۰ مدیر یا رییس ۵۰۰ شرکت بزرگ، تنها ۱۹ زن توانسته‌اند به این مقام دست یابند.

این احتمال وجود دارد که در سال‌های آینده نیز وضع بر همین روال باشد. ضمناً در پاسخ به این پرسش که «چه موقع درصد زنان و مردان در تصدی جایگاه‌های کلیدی مدیریت و رهبری سازمان‌ها در آمریکا برابر می‌شود؟» گفته شده است که «در این هزاره نه»^۸.

تاکنون در باره‌ی تفاوت‌های موجود میان سبک‌های رهبری زنان و مردان نظرهای گوناگونی اظهار شده است. در اینجا به سه دسته از این اظهار نظرها اشاره می‌شود.

۱- میان سبک رهبری زنان و مردان تفاوتی وجود ندارد. زنانی که در پی حرفه‌ی غیر سنتی مدیریت هستند، تصور قالبی مربوط به زنانگی را رد می‌کنند و نیازها، ارزش‌ها و سبک‌های رهبری آنان همانند مردان است که در پی حرفه‌ی مدیریت‌اند.

۲- میان سبک رهبری زنان و مردان، تفاوت‌های مبتنی بر تصور قالبی وجود دارد. میان زنان و مردان مدیر، به همان شیوه‌ای که در تصورات قالبی به تصویر کشیده شده، تفاوت وجود دارد و در نتیجه‌ی تجارب دوران آغازین زندگی (به هنگام اجتماعی شدن)، مردانگی در مردان و زنانگی در زنان تقویت می‌شود.

۳- میان سبک رهبری زنان و مردان، تفاوت‌های غیر مرتبط با تصورات قالبی وجود دارد. زنان و مردان مدیر، به شیوه‌هایی مغایر با تصورات قالبی، مدیریت می‌کنند و چون تجارب

نخستین آنان در هنگام اجتماعی شدن با تجارب نخستین مردان در همین زمینه تفاوت دارد، بنابراین زنان مدیر، باید افرادی استثنایی باشند تا بتوانند تجارب نخستین خود را جبران کنند.^۹

پاول نتایج پژوهش‌های گوناگون در زمینه‌ی تفاوت‌های موجود میان مدیریت و رهبری زنان و مردان را بررسی کرده و کوشیده است، صحت و سقم هر یک از سه دیدگاه بالا را روشن سازد و برای این کار، ابعاد گوناگون رفتار، انگیزش، تعهد و پاسخ به مرئوسان را در هر سه دیدگاه بررسی کرده است.

نتایج این بررسی حاکی از آن است که دلایل و شواهد اندکی برای این باور وجود دارد که مردان یا زنان، مدیران برتری هستند، یا این‌که زنان و مردان از لحاظ مدیریت و رهبری با یکدیگر متفاوتند. بنابراین بهتر است گفته شود شیوه‌ی مدیریتی بسیار خوب، متوسط و ضعیف را می‌توان هم در میان زنان و هم در میان مردان مشاهده کرد.

سازمان‌هایی در بازار کار پر رقابت امروز موفق هستند که صرف‌نظر از جنسیت کارکنان، از استعدادها و توانمندی‌های موجود بهترین بهره را ببرند.

برای این منظور و برای افزایش بهره‌وری سازمان، بهترین روش آن است که صرف‌نظر از جنسیت مدیران، بهترین افراد را برای تصدی مشاغل مدیریت و رهبری در سازمان‌ها یافته، به آنان آموزش دهند؛ آنان را تشویق کنند و امکانات لازم را برای ارتقای آنان فراهم آورند.^{۱۰}

حقوق زنان: مشکلات زنان در زمینه‌ی تصدی جایگاه مدیریت در جامعه را چگونه می‌بینید؟

- هر چند لازمه‌ی طرح مشکلات زنان در رابطه با تصدی جایگاه رهبری و مدیریت در سازمان‌ها، انجام پژوهش‌های اساسی و بسیار است، اما نگاهی به داده‌های آماری جایگاه‌های مدیریت و سرپرستی در سازمان‌های گوناگون کشور نشان می‌دهد که درصد زنانی که به عنوان سرپرست، مدیر میانی و به ویژه مدیر عالی به کار مشغولند، بسیار کم‌تر از مردان است.

تجارب شخصی اینجانب طی کار با



سازمان‌های گوناگون حاکی از این است که زنان مستعد و واجد صلاحیت در تلاش خود، برای تصدی جایگاه‌های مدیریت و سرپرستی در سازمان‌ها با موانع گوناگونی روبه‌رو بوده و هنوز هم این موانع وجود دارد. علل و دلایل این موانع را به‌طور نمونه‌وار می‌توان چنین برشمرد:

الف: واگذار نشدن جایگاه‌های مدیریت به زنان در شرایط برابر.

علل:

● نگرانی مقامات بالاتر نسبت به کار با مدیران زن.

● عدم اطمینان مقامات بالاتر نسبت به موفق بودن زنان در کار رهبری و مدیریت در سازمان.

● اعتقاد مدیران سطوح بالا، نسبت به ارجح بودن مردان در تصدی جایگاه‌های مدیریت و رهبری در سازمان.

● نگرانی مقامات بالاتر از شکل‌گیری و اشاعه‌ی شایعات در هنگام کار با زنان.^{۱۱}

● نگرانی مقامات بالاتر (به دلیل کار مستقیم با مدیران سطوح پایین‌تر) از تسری مشکلات به خانواده‌ی خود به دلیل کار با زنان.

ب: پیشداوری کارکنان سازمان‌ها در زمینه‌ی توانایی زنان در رهبری و مدیریت.

علل:

● تجارب نخستین کارکنان در محیط خانواده و در رابطه با نقش مادر و پدر در رهبری و مدیریت خانواده.

● پایین بودن سطح فرهنگ بعضی از کارکنان در هنگام کار با زنان.

● مشکلات رفتاری، هیجانی، حرکتی و شناختی بعضی از زنان در محیط کار.

● کم‌انگیزی زنان برای به دست آوردن حقوق خود در زمینه‌ی تصدی جایگاه‌های مدیریت و رهبری.

ج: عدم تمایل سازمان‌ها نسبت به واگذاری جایگاه‌های مدیریت و رهبری به زنان.

علل:

● کمی نمونه‌های موفق زنان در کار رهبری و مدیریت.

● اعتقاد مدیران مرد نسبت به تقدم وظیفه‌ی فرزند پروری بر پذیرش مسئولیت‌های مدیریت و رهبری در سازمان.

● فرهنگ خاص کارکنان سازمان‌ها در رابطه با کارکردن با زنان مدیر.

د: اندک بودن مواردی که زنان در کار مدیریت و رهبری به شهرت و موفقیت دست یافته‌اند.

علل:

● تجارب نخستین زنان در دوران کودکی و در محیط خانواده.

● ارزش‌های متفاوت القایی به دختران و پسران در دوره‌های آموزشی و تحصیلی.

● درماندگی آموخته شده به زنان، در زمینه‌ی احقاق حقوق خود در سازمان‌ها و طی سلسله مراتب رشد و ترقی.

● نبود فرصت‌های مناسب برای شرکت در دوره‌های اثر بخش آموزش مدیریت و رهبری.

● درگیر بودن زنان در کارهای مرتبط با خانه و خانواده و فرزندان.

● پیشداوری مدیران سطوح عالی سازمان، نسبت به میزان موفقیت زنان در کار سرپرستی و مدیریت.

ه: کمبود نمونه‌هایی از مدیران موفق زن در سازمان‌ها.

علل:

● نگرش منفی و انتظارات ویژه‌ی مرسوم‌ان در رابطه با کار، زیر سرپرستی زنان.

● تصورات قالبی مردان، در رابطه با نقش زن در جامعه.

● کم‌توجهی مدیریت سازمان‌ها نسبت به واگذاری مسئولیت‌ها به زنان.

● کم‌ملاحظه‌گی زنان نسبت به شرکت در دوره‌های آموزشی مدیریت.

● کم توجهی مدیران عالی سازمان‌ها نسبت به واگذاری مسئولیت‌ها به زنان.

و: عدم تمایل مردان به پذیرش مسئولیت‌های سنگین توسط همسرانشان

علل:

● ترس از برهم خوردن کانون خانواده به دلیل درگیر شدن زن با کار خود در سازمان.

● رها شدن فرزندان در غیاب مادر به دلیل درگیر شدن او با مسئولیت‌های سنگین مدیریت.

● نگرانی مردان از رشد و تحول (فکری، اقتصادی، اجتماعی و...) همسر.

ز: عدم تمایل مردان نسبت به کسب استقلال مالی، فکری و... همسر.

علل:

● ترس مردان از عدم اطاعت همسر در خانواده.

● نگرانی مردان نسبت به آگاه شدن زن از حقوق خود در خانواده.

● نگرانی مردان از تغییر رفتار همسر به دلیل موفقیت در کار سرپرستی و مدیریت.

● نگرانی مردان از دخالت دادن مشکلات محیط کار در خانه به وسیله همسر.

حقوق زنان: چه پیشنهادی برای رفع مشکلات زنان در زمینه‌ی مدیریت دارید؟

۱- هر چند نمی‌توان منکر وجود تفاوت‌های فردی میان زنان و مردان شد و پژوهش‌ها نشان داده است که زنان و مردان حتا از آغان تشکیل نطفه، با یکدیگر تفاوت دارند، اما اگر به پژوهش‌های نسبتاً محدودی که درباره‌ی کار مدیران زن انجام گرفته است، نگاه کنیم، به این نتیجه می‌رسیم که:

۱- هر چند میان زنان و مردان تفاوت‌هایی وجود دارد، اما این تفاوت‌ها در موفقیت یا عدم موفقیت آنان در مدیریت و رهبری نقش اساسی ندارد.

۲- در شرایط برابر و اگر شیوه‌های تربیتی دختران و پسران یکسان باشد، تفاوت نسبت موفقیت زنان و مردان در کار سرپرستی و



● در عمل به زنان فرصت‌های آموزشی کم‌تری داده شده و زنان هم به دلیل درماندگی آموخته‌شده، کم‌تر در پی کسب این مهارت‌ها بودند.

مدیریت کم‌تر از اکنون خواهد بود و این احتمال نیز وجود دارد که در آینده این نسبت برابر شود.

۲- بهتر است به جای نسبت دادن ویژگی‌های مردانگی به موفقیت در رهبری و مدیریت و نیز نسبت دادن ویژگی‌های زنانگی به وظایف خانگی و مشاغل غیر سرپرستی، این فرض را مورد توجه قرار دهیم که صرف‌نظر از جنسیت افراد، بعضی ویژگی‌های خاص باعث می‌شوند افراد در مشاغل مدیریت و رهبری موفق یا ناموفق باشند.

با پذیرش این فرض و برای فراهم آوردن شرایط لازم برای تربیت و آموزش مدیران زن، پیشنهاد می‌کنم، اقدام‌های زیر انجام گیرد:

۱- تغییر نگرش کارکنان نسبت به منزلت زن در سازمان‌ها.

۲- رعایت عدالت در واگذاری جایگاه‌های مدیریت به کارکنان، صرف‌نظر از جنسیت آنان.

۳- فراهم آوردن امکانات آموزشی مناسب،

سودمند و برابری برای زنان و مردان در سازمان‌ها.

۴- انجام پژوهش‌های بنیادی درباره‌ی مشکلات زنان مدیر در جوامع مردسالاری.

۵- تشویق زنان به مطالعه‌ی کتاب‌ها و مقاله‌هایی که در زمینه‌ی رهبری و مدیریت به چاپ رسیده است.

۶- معرفی زنان موفق، در کار سرپرستی و مدیریت در سازمان‌ها.

۷- تشکیل همایش‌ها و کارگاه‌های آموزشی مناسب، برای زنان متعهد و علاقه‌مند به تصدی جایگاه‌های سرپرستی و مدیریت.

حقوق زنان: آموزش در هدایت زنان به سوی پذیرش و انجام کارهای پر مسئولیت اهمیت بسیاری داشته است. از جمله ۱۵ زن با آموزش توانسته‌اند تا سال ۷۱ به فضا بروند. شما آموزش را تا چند درصد برای دستیابی زنان به مدیریت مؤثر می‌دانید؟ و اصولاً گمان می‌کنید مدیریت اندیشه می‌خواهد یا نیروی بدنی؟

- نخست باید بگویم که مشاغل محدودی وجود دارد که نیروی بدنی، لازمه‌ی انجام آن است، چون با استفاده از فن آوری مدرن و به‌کارگیری آدمک‌های مصنوعی و رایانه‌ها مشاغل تقریباً به گونه‌ای تغییر یافته است که نیاز به نیروی بدنی ویژه‌ای ندارد.

همان‌طوری که اشاره کردید، اگر بخواهیم تعریف بسیار ساده‌ای از مدیریت و رهبری ارائه دهیم، باید بگویم مدیریت، یعنی اثرگذاری بر گروهی که آن گروه در جهت دستیابی به هدف مشترکی تلاش می‌کنند یا می‌توانیم بگوییم مدیریت یعنی توانایی هماهنگی فعالیت‌های افراد گروه در جهت تحقق و دستیابی به هدف‌های مشترک.

این تعریف بسیار ساده نشان می‌دهد که رهبری و مدیریت از عهده‌ی هر فردی چه زن چه مرد برمی‌آید. اما چون در عمل، به زنان فرصت‌های آموزشی کم‌تری داده شده و زنان هم به دلیل درماندگی آموخته شده، کم‌تر در پی کسب این مهارت‌ها بودند؛ مردان از فرصت‌های آموزشی - حرفه‌ای بیش‌تر بهره‌مند شدند و توانستند، جایگاه‌های مدیریت و سرپرستی سازمان‌های مختلف، در جامعه را به دست بگیرند. در حالی که اگر ما امکانات آموزشی مناسب را در سازمان‌ها به‌وجود بیاوریم و به زنان فرصت بدهیم که - حتی پیش از این‌که مدیر شوند - در دوره‌های آموزشی ویژه که به صورت کارگاه آموزشی برگزار می‌شود، شرکت کنند. به تدریج افراد مستعد رشد می‌کنند و پس از مدتی این توان را می‌یابند که مسئولیت سنگین مدیریت در سازمان را برای تحقق هدف‌ها به عهده بگیرند و ضمناً مردان هم به تدریج می‌آموزند که کار با مدیر زن تفاوتی با کار با مدیر مرد ندارد و نکته‌ی دیگر این‌که گفته می‌شود، کار رهبری و مدیریت را باید به مردان داد، یعنی می‌گویند اگر زنی یا مردی بی‌کار باشد چون مرد نان‌آور خانواده است، این مسئولیت را باید به او داد. خوب درستی این موضوع نیز باید بررسی شود.

حقوق زنان: شما از اصطلاحی به نام درماندگی آموخته شده به عنوان ریشه همه‌ی مشکلات در راه مدیریت زنان سخن گفتید، لطفاً درباره‌ی این اصطلاح بیش‌تر توضیح دهید.

- محقق در آزمایش به سگی آموخت که هر بار شوک الکتریکی بر بدنش وارد می‌شود، آن سگ دست و پای خودش را جمع کند یا دستش را حرکت بدهد و یا این‌که اهرمی را جلوی سگ گذاشت که اگر آن اهرم را در نتیجه‌ی حرکت دست، حرکت می‌داد، برق قطع می‌شد.

این سگ بر اساس قوانین شرطی کردن، یعنی شرطی کردن اجتنابی آموخت که از آن به بعد هر بار برق به بدنش وصل می‌شود و شوک الکتریکی داده می‌شود، آن برق را قطع کند و خودش را از آن وضعیت دردآور نجات بدهد.

خشونت در هندوستان بقیه از صفحه ۲۳

است، بیگم چون به سن بلوغ رسیده بود، می‌توانست ازدواج کند.

نحوه‌ی حل مسئله‌ی قانونی ازدواج بیگم روشن نیست. میر، دلال ازدواج، سرنخی نشان داد: «فقط تعداد کمی از خانواده‌ها شناسنامه دارند، بنابراین آن‌ها می‌توانند درباره‌ی سن و سال دخترشان به روحانیونی که آن‌ها را عقد می‌کنند، دروغ بگویند.»

واقعیت زندگی بعد از ازدواج

شمار بسیاری از دخترانی که به خاورمیانه رفته و به موطن خود برگشته‌اند، دیگر فهمیده‌اند که زندگی‌شان آنچنان که تصور می‌کردند، خوب از آب درنیامده است.

بنا به گفته‌ی بیگم وقتی وی پا به دوشی گذاشت، دریافت که شوهرش سه زن و ۱۶ فرزند دارد. شوهرش کار رسیدگی به تغذیه و تر و خشک کردن آن‌ها را به او سپرد.

بیگم در سال ۱۹۸۸ پسری به نام خالد به دنیا آورد. دو ماه پس از تولد خالد، شوهرش با یک بلیط یکسره و بدون ویزای برگشت، وی را سوار هواپیمایی به مقصد هند کرد.

بیگم دیگر نتوانست پسرش را ببیند، او می‌گوید: «من حقا عکس او را نیز همراه ندارم.»

بیگم نه عکسی از شوهرش دارد، نه مدرکی که نشانی دهد ازدواج کرده است. او تنها از مردی در امارات متحده‌ی عربی، نام و نشانی می‌داند که گویی روزی شوهرش بوده است.

این روزها بیگم سعی می‌کند با دوختن پولک روی ساری که آن را در یکی از مراکز امور بانوان یاد گرفته، به خانواده‌ی خود کمک کند. او به طور معمول یک ساری را در یک هفته پولک

دوزی می‌کند و شش دلار دستمزد دریافت می‌کند. او می‌گوید: «بعضی مواقع احساس افسردگی می‌کنم. پولک دوزی مرا را مشغول می‌کند و باعث می‌شود به پسرم و دردهایم کمتر فکر کنم.»

بزرگترین آرزوی بیگم دیدار پسرش است. او برای این که بگوید تا چه اندازه آرزویش دسترس‌ناپذیر است، عبارت نغزی بر زبان جاری می‌سازد، بدین مفهوم که، ای کاش روزی

سراب به واقعیت بدل شود. □

برعکس جنسیت‌گرایی، تأکیدمان بر این باشد که در احراز جایگاه و مسئولیت‌ها شایستگی، لیاقت - نه جنسیت - مدنظر باشد. من فکر می‌کنم با گسترش آموزش، با نشر مقاله‌ها بتوانیم به این فکر که منطقی و اصولی نیز هست برسیم و از هرگونه پیش‌داوری و ساده‌اندیشی بپرهیزیم. حقوق زنان: متشکرم.

منابع و مأخذ:

۱) اسفراجانی، یحیی (۱۳۴۸)، روان‌شناسی صنعتی، انتشارات هنرهای عالی،
۲) ساعتچی، محمود (۱۳۷۶)، روان‌شناسی کاربردی مدیران: در خانه، مدرسه و سازمان، موسسه‌ی نشر ویرایش، چاپ سوم، ص ۳۱-۵ و ۱۶۷-۷۴

۳) ساعتچی، محمود (۱۳۷۶)، روان‌شناسی بهره‌وری، موسسه‌ی نشر ویرایش.

۴) گنجی، حمزه (۱۳۶۹)، روان‌شناسی تفاوت‌های فردی، موسسه‌ی انتشارات بعثت.

Bass, Bernard M. (1990), Bass & Stodgill's Handbook of leadership, Free Press, New York, p. 737

Fierman, Jaclyn (1990), Why Women Still Don't Hit the Top, Fortune, July 30, p. 40.

Powell, Gary (1990), One More Time: Do Female and Male Managers Differ? , Academy of Management Executive, Aug.

p. 69

۱- گنجی ۱۳۶۹

۲- اسفراجانی ۱۳۴۸ - ص ۱۲۶

۳- ص ۱۲۷

۴- فیشر ۱۹۶۴

۵- بل ۱۹۵۶

6 - B.M.Bass

7. Furtune

J. Fierman ۱۹۹۰ -

G. Powell ۹ - پاول (۱۹۹۰)

۱۰ - پاول ۱۹۹۰ ص ۷۴ و ساعتچی ۱۳۷۶ - روان‌شناسی کاربردی مدیران و روان‌شناسی بهره‌وری

۱۱ - ساعتچی ۱۳۷۶ - همان منبع

پس از مدتی آن چنان این آموخته قوی شد که به مجرد وارد شدن شوک الکتریکی، به جای زوزه کشیدن و دست و پا زدن و تلاش کردن و رفتار اتفاقی که به قطع برق منجر شود، اهرم را فوراً فشار می‌داد و خودش را نجات می‌داد. پس از مدتی محقق رابطه‌ی این اهرمی که سگ فشار می‌داد و شوک الکتریکی را قطع می‌کرد، تغییر

داد. یعنی پس از یادگیری سگ، وقتی که به سگ شوک وارد می‌کرد و سگ آن اهرم را فشار می‌داد، برق دیگر قطع نمی‌شد. پس از این، سگ دیگر هیچ تلاشی برای رهایی نمی‌کرد، یعنی به درماندگی آموخته شده، دچار شده بود. پس هرچند آن جریان را دوباره وصل کرد و این سگ می‌توانست با فشار اهرم، جریان برق را قطع کند اما دیگر این کار را نکرد، فقط ضجه و ناله می‌کرد و آن درد را می‌پذیرفت.

برای مثال اگر در خانواده، فرزندی را که توان و استعداد دارد، با شرکت ندادنش در مباحث و تصمیم‌گیری‌ها سرکوب کنیم و به او اجازه‌ی اظهارنظر نداده، مدام وی را تحقیر کنیم،

پس از چندی او اگر نفع خانواده را نیز دریابد، در راه آن نمی‌کوشد، زیرا که به درماندگی آموخته شده مبتلاست. او می‌داند که اگر تلاش کند، می‌تواند یاد بگیرد و پیشرفت کند ولی چون فکر می‌کند که خانواده او و موفقیت‌های احتمالی‌اش را قبول ندارد، پس تلاشی نمی‌کند. چه مردان و

چه زنان، درماندگی آموخته شده را در ابعاد مختلف زندگی تجربه کرده‌اند و برماست که با آموزش و فراهم آوردن فرصت، این مشکلات را از سر راه برداریم.

حقوق زنان: در پایان، اگر درباره‌ی مدیریت زنان سخنی دارید، بفرمایید.

باید مشکلات مدیریت زنان در سازمان‌ها را نظام‌مند بررسی کنیم و عوامل بسیار متعدد را در این بررسی‌ها در نظر بگیریم و تحلیل کنیم، بعد رابطه‌ی هر عامل را با عامل دیگر نگاه کنیم و از هر گونه تعصب در باره‌ی مدیریت و رهبری زنان بپرهیزیم و از ساده‌اندیشی در این باره و جدا کردن زنان و مردان و آنان را در تقابل و تعارض با یکدیگر قرار دادن اجتناب کنیم. بلکه